

سیاست و دیانت

مروری بر رساله سیاسیہ

مہری وحدت حق (حقیقتجو)

پیشگفتار

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کسی در امور سیاسی مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند یا حرکتی نماید همین برهان کافی است که بهائی نیست دلیل دیگر نمی خواهد." (۱)

صرفنظر از اطاعت بی چون و چرای اوامر الهی می خواستم بدانم که چرا نباید در سیاست دخالت کنیم؟ مگر ما در سرنوشت مملکتی که در آن زندگی می کنیم نقشی نداریم؟. هر وقت که با غیر بهائیان درباره آینده جهان و عظمت آئین بهائی صحبت می کنیم اغلب از ما سؤال می کنند که چگونه می خواهید مملکت یا جهانی را اداره کنید در حالی که از دخالت کردن در سیاست بطور کلی منع شده اید؟ آیا امکان دارد که مملکتی را بدون سیاست اداره کرد؟.

بخاطر همین سئوالات و یا سخنانی دیگر به همین مضمون یا با الفاظ دیگر بود که بفکر فرو رفتم ضمن مطالعه به این معنی از سیاست دست یافتم که افلاطون دانشمند و فیلسوف عالیقدر می گوید: سیاست یعنی اداره جامعه بزرگ (کشور و ملت و دولت) جهت تأمین بیشترین خوشبختی برای همه شهروندان. (۲) بنابراین روش

رساندن دولت و ملت به بیشترین خوشبختی کار بسیار مفیدی است و چرا نباید در این مسیر به دولت و ملت کمک کرد. بیاد آوردم که در زمانهای قدیم که مثل امروز وسائل ارتباطی وجود نداشته، سلاطین بزرگ ایران با لباس مبدل در بین مردم می رفتند و گاه با آنان زندگی می کردند تا از غم و اندوه ملت با خبر شوند. یعنی ارتباط ملت و دولت بسیار صمیمانه و مهربانانه بوده و در مسیر همان تعریف افلاطون است که برای خوشبختی شهروندان خود گام برمی داشتند. حتی در جنگها و لشکرکشی ها اغلب سلاطین ایرانی وقتی که محلی را فتح می کردند با شکست خوردگان نهایت لطف و محبت را داشتند و اغلب ذکر شده که مردم آن شهر مغلوب خوشحال هم می شدند که در پناه سلطان مهربان و عادل قرار گرفته اند. تنها کسانی که بعد از جنگ مورد عقوبت قرار می گرفتند خائنین به کشورشان بودند که اگر چه خیال می کردند که مثلاً با بازکردن دروازه شهر بر روی دشمن به مقام و منصبی دست خواهند یافت اما بعد از ورود قوای فاتح همین خیانتکاران بودند که مورد عقوبت واقع می شدند زیرا حاکمان جدید بخوبی می دانستند که اگر فردی به ولینعمت خود خیانت کند حتماً به آنان نیز وفادار نخواهد ماند. بهر حال در این افکار غرق شده بودم ولی هنوز جواب خود را نیافته بودم که به تعریف دیگری از سیاست دست یافتم که کواکبی فیلسوف و دانشمند عالیقدر ایرانی الاصل جهان اسلام بیان نموده است او می گوید: روش اداره عقلانی و از

روی حکمت جامعه سیاست است. (۳) بنظر می رسد که این تعریف کاملتر است زیرا اداره مملکت از روی عقل و حکمت، مسلماً خوشبختی و سعادت مُلک و ملت را هم در بر خواهد داشت. اما هریک از این سه موضوع (عقل، حکمت و خوشبختی) امری نسبی هستند لذا برای هر جامعه ای متفاوتند. مثلاً: خوشبختی برای یک ملت فقیر با یک ملت ثروتمند متفاوت است. عقل و حکمت برای اداره یک دولت و ملت مقتدر با یک دولت و ملت مذهبی متفاوت است. لذا این تعاریف با وجود داشتن محاسن و معایب خاص خود، امری نسبی و برای زمانهای گذشته مفید و کارساز بوده است اما برای اداره جهان امروز که بهم مرتبط است کافی نیست. به همین دلیل است که در کتاب لغت در معنی سیاست چنین آمده است: سیاست در لغت به معانی: ۱- اداره امور مردم. / ۲- مجموعه تدابیر اصلاحی و اداری که بصورت خط مشی و روش خاص در آمده باشد. / ۳- تدبیر و مدیریت. / ۴- تدبیر و حيله های حکومتی یا حزبی جهت کسب یا حفظ قدرت و یا غلبه و یا تفوق در امور داخله مملکت و بطریق اولی در روابط حکومتی و حقوقی و اقتصادی و مرامی با سایر ممالک و احزاب امم. / ۵- در فارسی هم سیاست کردن به معنی عقوبت کردن و مجازات کردن بکار رفته است. آیا واقعاً سیاست امروز دنیا غیر از مفهوم لغوی شماره ۴ است؟ یعنی تدبیر و حيله های حکومتی و حزبی برای کسب قدرت و حفظ منافع خود... یعنی هرکس فقط بفکر منافع و پیشرفت خودش و

کشورش گام بر میدارد و در این میان بر سر دیگران چه می آید و چه خواهد شد ابدأ مهم نیست. در دنیائی که این همه بهم مرتبط است و خوشبختی یا بدبختی یک کشور می تواند در سایر ممالک دنیا نقش داشته باشد چگونه ممکن است که با این تعریف دنیائی آباد و آزاد را پیش بینی نمود؟ در این دنیای صنعتی که انسان مانند پیچ و مهره چرخهای جهان بحساب آمده، آیا دخالت کردن یا نکردن ما در سیاست جهانی یا مملکتی اثری خواهد داشت؟

با خود گفتم: بهتر است با دقت بیشتری بموضوع نگاه کنم تا از مفهوم کلی سیاست در دیانت بهائی آگاهی یابم. به همین دلیل، با صرف وقت و حوصله بیشتری رساله سیاسی را خواندم و از بیانات هیکل مبارک در باره سیاست بیشتر آگاهی یافتم و متوجه شدم که منظور همان کارکرد هر پیچ و مهره در جای خود و محل خود می تواند بهترین خدمت باشد و اگر در محل خود قرار نگیرد مایه دردسر خواهد بود یعنی منظور دخالت نکردن همه در سیاست است یا جدا شدن دین از سیاست است. یعنی کار دولتمردان و سیاستمداران، سیاست است و کار مؤمنین و روحانیون، هدایت. و اکنون مفتخرم که ماحصل مطالعاتم را ولو بسیار اندک و ناقص بصورت جزوه ای کوتاه تقدیم به جوانان عزیز و نوجوانان نازنین نمایم. باشد که آنان با تحقیقات بیشتر و مطالب جالبتر و جدیدتری این جزوه را کامل نمایند. نظر به کمبود ها و کاستیها نفرمایند بلکه با راهنمایی خود در تکمیل آن مرا مدیون لطف و محبت خویش قرار

دهند. در خاتمه از زحمات نوه عزیزم آقای ادیب حقیقت جو که در تهیه مطالب کامپیوتری مرا یاری و مساعدت نموده است، صمیمانه تشکر و قدردانی می نمایم.

با آرزوی توفیق و رجای تأیید

ذره بیمقدار: مهری وحدت حق (حقیقت جو)

آذرماه ۱۳۹۴ برابر با شهرالقول ۱۷۳ بدیع و نوامبر ۲۰۱۵ میلادی

مقدمه

آقای مک آرتور متولد اسکاتلند (۱۹۷۰ - ۱۸۸۲) و استاد فلسفه سیاسی امریکا در دانشگاه کلمبیا در تعریف سیاست می گوید: "سیاست علمی است که به ما می آموزد چه کسی می برد، چه می برد، کجا می برد، چگونه می برد و چرا می برد". (۴)

در حقیقت این همان معنی شماره ۴ است که در کتاب لغت نامه هم به گونه ای دیگر ذکر شده بود و بنا به تعریف حيله های حکومتی و حزبی... حقیقتاً متحیر ماندم. استادی در قرن بیستم سیاست جهانی دنیا را این گونه تعریف کرده است. یعنی سیاست علمی است که به ما فقط ببرِ ببر را می آموزد. یعنی چگونه می توان دیگران را مغلوب نموده و با حيله های مخصوص کلیه مایملک او را بُرد و چگونه او را از هستی ساقط نمود و آن اموال را چگونه برای ملت خود بکار بُرد. این نوع سیاست اجازه می دهد که از هر وسیله ای برای رسیدن به هدف استفاده شود. زیرا هدف اصلی، اداره مملکت و قدرت و برتری آن بر سایر ممالک است اما اینکه چگونه بردن و از کجا و چرا بردن و چگونه صرف کردن مهم نیست. اصلاً به فکر

دیگران بودن و یا بر چگونگی اثرات و ضایعات آن بر دیگران توجه داشتن مورد نظر نیست. یعنی فقط برای منافع خود و خوشبختی ملت و حزب طرفدار خود و مهمتر این که با هر حيله و روش زیرکانه ای هم می توان اقدام نمود و در این راه از نابودی دیگران هراسی و یا غمی هم به دل راه نداد و احساس مسئولیتی نیز در قبال این بَبَرِ بَبَرِ ها وجود نخواهد داشت. زیرا مقصود رسیدن به هدف خود و بهبود اوضاع ملت و حزب خود است. به همین جهت است که حضرت عبدالبهاء ما را از این نوع سیاست برحذر داشته و می فرماید: "ای حزب الله، امروز در این جهان هر حزبی در بادیه ای سرگردان و به هوی و هوسی متحرک و به خیال خویش پویان و جویان. در بین احزاب عالم این حزب اعظم از هر خیالی فارغ و از هر مقصدی در کنار و به نیت خالصه قائم و به تعالیم الهی در نهایت آرزو ساعی و جاهد..."(۵). اینجاست که ما تا اندازه ای به منظور مبارک می توانیم آگاه شویم. یعنی وقتی که می بینیم در این دنیا هر حزبی در هر مملکتی فقط برای خودش و یا منافع یارانش در تلاش است و به هر قیمتی برای رسیدن به هدفش تلاش می کند و در این راه از فقر و درماندگی و کشتار دیگران ابائی ندارد. و سیاست مملکتداری خود را فقط بر منافع خود حتی به قیمت نابودی کامل دیگران قرار می دهد، البته و صد البته که ما را از داخل شدن در چنین سیاستی باید منع نمایند. زیرا با اهداف کلی و واقعی ما که وحدت عالم انسانی و محبت و فداکاری برای

عموم اهل عالم است کاملاً مغایر و متفاوت است. حضرت عبدالبهاء از بهائیان می خواهند که به این مردم کمک کنند و راه صحیح سیاست و مدیریت جهان را به آنان نشان دهند تا شاید دنیا از این وضع وحشتناک خارج شود. از ما می خواهند که برای بهبود و کمک به این دنیای پر هرج و مرج قدمی برداریم و تلاشی نمائیم. نه این که خودمان هم با سیاست آنان همگام و همراه شویم و سبب نفاق و اختلاف بیشتر در جهان و حتی در بین جامعه خودمان گردیم زیرا اگر فی المثل هر گروه از ما در یک حزب داخل شود، آنوقت مجبور خواهد بود که برای منافع حزب خود با دیگر احزاب به جنگ و جدال پردازد و این مسئله سبب اختلاف در درون جامعه خواهد شد و وحدت ما را نیز نابود خواهد کرد. به همین علت است که می فرمایند: "ای حزب الله، همتی بنمائید بلکه این عالم انسانی نورانی گردد و این دوده غیرا جنت ابهی شود. ظلمت احاطه نموده است و خلق و خوی وحشیانه مستولی گردیده، عالم بشر جولانگاه وحشیان درنده گردیده و میدان جاهلان نادان. نفوس یا گرگ خونخوارند و یا حیوان بی ادراک. یا سمّ قاتلند و یا گیاه عاقل و باطل. مگر اندکی از نفوس که فی الحقیقه فی الجمله مقاصد خیریه دارند و در فکر راحت و آسایش عالم انسانی هستند..."^(۶) بنابراین مقصود از دخالت نکردن در سیاست این نیست که ما نسبت به عالم و عالمیان و یا اطرافیان خود بی تفاوت هستیم. منظور این نیست که ما اگر بخواهیم کشوری را اداره کنیم ناتوانیم و یا سیاست و

مدیریت نخواهیم داشت. بلکه مقصود این است که ما دارای یک هدف اساسی و سیاست ممتاز جهانی هستیم یعنی ما منافع را برای عموم مردم جهان می خواهیم و برای پیشرفت و ترقی کل جهان باید اقدام نمائیم. وقتی ما برای عموم اهل عالم خیر و برکت می خواهیم و برای رسیدن تمام مردم به آسایش و آرامش و مقام والای انسانیشان تلاش می کنیم، البته خودمان و هموطنانمان هم در این مجموعه قرار داریم زیرا جزء تابع کل است. حضرت عبدالبهاء عموم اهل عالم را به یک سیاست واحد و اجتماع در یک حزب خاص دعوت می نمایند و می فرمایند: "جمیع ملل متابعت سیاست الهیه نمایند و این معلوم است که سیاست الهیه عدل و مهربانی به عموم است..." (۷)

امید چنان که با این مقدمه موضوع عدم دخالت درسیاست روشن شده باشد و بتوانیم از رساله سیاسی حضرت عبدالبهاء بهره کافی را ببریم و شاهد ایامی باشیم که تمام ملل دنیا از سیاست الهی پیروی نمایند و ملتها بتوانند به آسایش و آرامش دست یابند. هدف از تهیه این جزوه آسان سازی مطالب و معنی لغات و در حقیقت یک جزوه خودآموز جهت جوانان و نوجوانان عزیز است امید آنکه با مطالعه دقیق بتوانند به تکمیل آن اقدام نموده و این حقیره را از دعای خود محروم نفرمایند.

شأن و نزول رساله سیاسیه

در لوح حاجی آقا محمد علاقه بند یزدی می فرمایند: "در زمان مظفرالدین شاه مرحوم، رساله سیاسیه مرقوم شد و به خط مشکین قلم در هندوستان طبع گشت و در جمیع ایران منتشر شد و وضع و شریف بر مضامین آن مطلع شدند... چون آن رساله در نجف میان اسباب آقا میرزا اسدالله و آقا میرزا عبدالحسین اردستانی بود به دست بیفکران افتاد، این را از برای ما اعظم گناه شمردند. خلاصه در آن رساله منصوص بود که حال اگر باز علماء مداخله در امور سیاسیه نمایند، نتایج مضره خواهد بخشید..." انتهی (۸)

همچنین در لوح جناب آقا سید نصرالله باقراف علیه بهاء الله الابهی می فرمایند: "رساله سیاسی که در سنه هزار و سیصد و ده و در بدایت انقلاب مرقوم گردید و یک سال بعد یعنی در سنه یازده به خط جناب مشکین قلم و تاریخ آن سال در بمبائی طبع و تمثیل شد و منتشر در آفاق گشت و البته نسخ متعدده از آن در طهران موجود. به آن رساله مراجعت نمائید و به دیگران بنمائید که بر صریح عبارت تفصیل واقعه الیوم مندمج و مندرج است و به وضوح مرقوم گردیده که اگر آخوندها و فقهای زمان مداخله در امور نمایند بعینه مثل زمان شاه سلطان حسین و فتحعلیشاه و خلع سلطان عبدالعزیز گردد..." (۹)

جناب میرزا بدیع بشروئی در یادداشتهای خطی خود تحت عنوان شادمانی ۱۹ ساله در ارض مقصود ضمن یادداشت مورخ یکشنبه

۲۱ نوامبر ۱۹۱۵ م. مطابق ۱۳ محرم ۱۳۳۴ ه. ق. در حيفا تصريح مي کند که شب را کتاب سياسي مي خواندم و از جناب حاجي (ميرزا حيدرعلي اصفهاني) سؤال کردم که چگونه نازل شده، فرمودند: "امين السلطان سؤال کرد که آیا علماء بايد مداخله اي در سياست بکنند؟ در جواب اين سياسي نازل شد که مداخله علماء هميشه سبب خرابي بوده و اين را بوضوح شرح فرموده اند. "...متأسفانه تا کنون مورخان بهائي سندی ارائه نکرده اند که به موجب آن معلوم شود که آیا سخن حاجي ميرزا حيدرعلي اصفهاني مورد تأييد ايشان است يا نه و آیا اين مشاوره و استفتاء بصورت کتبي و يا شفاهي بوده و از چه طريق و با چه واسطه و در چه زماني صورت گرفته است؟ اما از قرينه اي که در کتاب تذکرة الوفاء صفحه ۲۰۹ بدست داده، معلوم مي گردد که حضرت عبدالبهاء براي حفظ و حمايت احباء و دفع مظالم از آنان با سران کشور ايران از جمله امين السلطان صدر اعظم در ارتباط بوده اند..." (۱۰)

حضرت عبدالبهاء در کتاب رساله مدنيه بعد از مطالب بسيار زيبا و مشروحي در مورد دين و تمدن مي فرمايند که "... در جلد ثاني اين کتاب انشاء الله به تفصيل ذکر مي شود." (۱۱) بنظر مي رسد که مقصود از جلد ثاني همين رساله سياسي است زيرا سياست مملکتداری را بعهدده سلاطين و سياستمداران و قواي مقننه و مجريه قرار داده اند و علماء و روحانيون را از دخالت در سياست منع

فرموده و توصیه می نمایند که علماء دارای مقام و منزلتی والا هستند و وظیفه آنان ترویج دین است نه توجه به امور مادی و جمع مال و ثروت. در حقیقت آنان حاکمان بر قلب و روح مردم باید باشند نه بر امور دنیوی و جسمانی.

بعد از این مقدمه کوتاه به اصل رساله مبارکه سیاسیه وارد شده و هر قسمت را با دقت مورد مطالعه قرار می دهیم امید آنکه مورد استفاده واقع شود.

رساله سیاسیه
حضرت عبدالبهاء
طهران ۱۹۳۴

در یکی از الواح حضرت عبدالبهاء میفرماید:

رسالهء سیاسیّه که چهارده سال قبل تألیف شد و به خط جناب مشکین قلم مرقوم گردید و در هندوستان طبع شد و انتشار داده گشت آن رساله البتّه در طهران هست و یک نسخه ارسال می شود به عموم ناس بنمائید که جمیع مضرات حاصله و فساد و فتنه در آن رساله به اوضح عبارت مرقوم گردیده و در آن رساله حقوق مقدّسه دولت و حقوق مرعیّه ملت و تعلّقات بین راعی و رعیت و روابط بین سائس و مُسوّس و لوازم ما بین رئیس و مرئوس مرقوم گردیده. این است روش و سلوک این آوارگان و این است مسلک و منهج این مظلومان. وَ السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی. ج ۱ سنه ۱۳۲۵ ع ع حسب الاجازه محفل مقدّس روحانی مرکزی

از روی نسخه مطبوعه در هندوستان طبع گردید سنه ۹۱

معنی لغات:

مضرات:	ضررها - زیانها
اوضح:	واضحتر - آشکارتر - پیدا تر
مرعیه:	رعایت شده
تعلّقات:	دلبستگی ها - امور و اشیاء مورد علاقه
راعی:	سرپرست و راهنمای قوم - مراقب - نگهبان

سیاستمدار - مدبّر - کاردان	سائس:
سیاست شونده - کسی که مورد سیاست قرار می گیرد	مسوس:
زیر دست رئیس - اطاعت کننده	مرئوس:
راه - روش - طریقه	مسلك:
راه واضح و آشکار	نهج:
درود بر کسانی که راه هدایت را پیروی می کنند.	والسلام...:
سوره طه (۲۰) - آیه ۵۰	
جمادی الاول	ج ۱:

توضیحات:

بنظر می رسد که بخاطر رعایت حکمت مدتی این رساله در ایران کمیاب شده و لذا مجدداً از حضور مبارک درخواست گردیده و آن حضرت فرموده اند که در طهران موجود است اما مجدداً یک نسخه از آن را ارسال فرموده اند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند که به عموم مردم این رساله را نشان بدهید زیرا در این رساله حقوق بین دولت و ملت و رابطه بین حاکمان و مردم و سیاستمداران و احزاب و رؤسا و کارمندان و بقیه مردم مشخص شده و راه و روش احباء مظلوم هم در آن رساله واضح و روشن است. درود بر کسانی که راه هدایت را دنبال می کنند. با این مقدمه که بظاهر کوتاه و مختصر اما مانند سایر الواح مبارکه دریائی از علم و معرفت در آن نهفته

است، رساله سیاسیة را باز می‌کنیم و قسمت به قسمت مورد توجه قرار می‌دهیم مخصوصاً در این ایام که نیاز بیشتری به شنیدن اندرزهای گرانبهای آن مولای توانا است که باید آنها را به گوش جان بشنویم و بخاطر سپرده و به آن عمل نمائیم و به دیگران نیز در صورت امکان گوشزد نمائیم.

هُوَ اللَّهُ

ستایش و نیایش پاک یزدانی را سزا که بنیان آفرینش را بر ظهور کمالات مقدّسه عالم انسانی نهاد که هویت غیب به شئون و آثار و احکام و افعال و اعیان و اسرار در عرصهء شهود مشهود گردد و انوار حقیقت "کنت کنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف" از مطلع صبح عیان نمایان شود. و محامد و نعوت کلّیه حقیقت شاخصه بزرگواری را لائق که شمس حقیقت جهان الهی و نیر اعظم عالم انسانی و مرکز سنوحات رحمانیت و مطلع آثار باهره حضرت احدیتست و به ظهورش سرّ "فخلقت الخلق لأعرف" در حیز شهود تحقق یافت. "و ترى الأرض هامدةً و إذا أنزلنا عليها الماء اهتزت و ربّت و أنبتت من كلّ زوج بهيج".

در این ایام و اوقات چون بعضی وقایع مخالف کلّ شرایع که مخرب بنیاد انسانی و هادم بنیان رحمانیست از بعضی نادانان و بیخردان و شورشیان و فتنه جویان سرزده، دین مبین الهی را بهانه نموده و لوله آشوبی برانگیخته، اهل ایران را در پیش امم دنیا از بیگانه و آشنا رسوا نمودند؛ سبحان الله دعوی شبانی نمایند و صفت گرگان دارند و قرآن خوانند و روش درندگان خواهند، صورت انسان دارند و سیرت حیوان پسندند "وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ"، لهذا لازم

شد که مجملی در اسّ اساس آئین یزدانی بیانی رود و به جهت هوشیاری و بیداری یاران ذکری شود.

معنی لغات:

هویت:	حقیقت و ذات هر شیئی
عرصه شهود:	میدان شناسائی - محل دیدن
کنت کنزاً...:	من یک گنج مخفی بودم و دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم. نگاه کنید به پی نوشت شماره ۱
مطلع:	محل طلوع - آغاز - ابتدا
محامد:	خصائل نیکو - صفات تحسین برانگیز
نعوت:	وصف کردنها - تحسین ها
شاخصه:	خیره شده - مشخص
نیر اعظم:	خورشید - منظور انبیای الهی
سنوحات:	واردات قلبیه - الهامات
باهره:	روشن - واضح - آشکار
فخلقت...:	لوح مبارک کنت کنز - مکاتیب حضرت عبدالبهاء
ج ۲ - صفحه ۵۰	
حیز:	مکان - نشئه - محیط - عالم
شهود:	قابل مشاهده - شاهدان - گواهان
تحقق:	واقعیت یافتن - ثابت شدن - حقیقت امری را یافتن

و تری...:	می بینی زمین را خشک و افسرده پس چون
	فرو فرستیم آب را حرکت کند و افزونی پذیرد
	و برویاند از هر صنفی که خوش نما است.
	سوره حج (۲۲) - آیه ۵
شرایع:	شریعت ها - ادیان - مذاهب
هادم:	خراب کننده - ویران کننده
سبحان...:	منزه است خدا
و اذا قيل..:	و چون گفته شود مر ایشانرا فساد نکنید در زمین،
	گویند جز این نیست که ما اصلاح کنندگانیم. آگاه
	باشید که ایشان از مفسدین هستند اما خودشان
	بی خبر هستند. سوره بقره (۲) - آیه ۱۱
مجملی:	کلام مختصری
اس اساس:	پایه اصلی

توضیحات:

کلام را با نام خدا و توصیف بزرگواری او شروع فرموده و متذکر می سازند که خداوند دوست داشت که شناخته شود لذا خلق اول یا انسان کامل را که مظهر تمام اسماء و صفات الهیه بود خلق فرمود تا بوسیله او در عالم وجود شناخته شود این مظاهر مقدسه الهیه که در عالم امر بعنوان خلق اول یا انسان کامل خلق می شوند، واسطه بین عالم حق و عالم خلق هستند. در حقیقت خداوند گنج پنهانی است که

کسی را یارای دسترسی به او نیست تا چه رسد به اینکه بخواهند او را بشناسند. ذات غیب منیع لایدرک است. لذا انبیای الهی را که مظاهر مقدسه و دارای تمام اسماء و صفات او هستند ارسال فرمود و معرفت و شناخت آنان را در هر زمان که ظاهر شوند معرفت خود قرار داد تا بوسیله آنان شناخته شود. پس منظور از خَلَقَ الخَلْقَ یعنی خلق را آفریدم همان انسان کامل یعنی پیامبر و یا مظهر ظهور است. و باز هم برای اثبات بیشتر موضوع، آیه ای از قرآن کریم را آورده اند که می فرماید: زمین خشک و بیفایده بود ما باران را بر او نازل کردیم. وقتی باران بر این زمین خشک بارید گیاهان زیبا از هر نوع و شکلی در آن روئید. پس انسانها هم اگر چه مانند سایر مخلوقات آفریده شده و موجودند اما وقتی که روح ایمانی و روح حقیقی بر آنان دمیده شد یعنی به مظهر ظهور جدید ایمان آوردند دوباره به نفس رحمانی زنده می شوند و خلق جدید می گردند.

بعد از این بیان مبارک که بصورت مقدمه ذکر فرموده اند به اصل مطلب و هدف از نگارش این رساله پرداخته و می فرمایند: در این ایام و اوقات چون بعضی وقایع که مخالف کل ادیان و شریعت ها است اتفاق افتاده که این اتفاقات سبب خراب شدن بنیاد اعتقادی و اجتماعی مردم خواهد شد، لذا این رساله بجهت بیداری مردم و نفوس عاقله و دانا نوشته شده تا شاید سبب بیداری و هوشیاری مردم از اوضاع مملکت خودشان بشود و بدون فکر و عقل با هر گروه و حزبی مشارکت نمایند. نظر مبارک بیشتر مربوط به جریان

مشروطه در زمان مظفردالدینشاه قاجار است که مردم آزادیخواه به دو گروه تقسیم شده بودند. یک گروه طرفدار سلطنت مشروطه بدون قید و شرط بودند و قوانین آزادی و دموکراسی غربی را طلب می کردند. اما گروهی دیگر خواهان مشروطه مشروعه بودند. یعنی حکومت مشروطه ای که با احکام شرع همخوانی داشته باشد. البته این تعریف از شرع را هم فقهاء و علماء تعیین و تفسیر می کردند و چون قوانین اسلامی متعلق به هزار سال قبل بود و زمان تغییر یافته و آن احکام نمی توانست برای امروز قابل اجرا باشد، لذا اختلاف شدید بین این دو گروه بوجود آمد. حضرت عبدالبهاء در این رساله ضمن اشاره به ظهور و احکام جدید به بیان نکات مثبت و منفی هر یک از این دو نظریه، راه صحیح و درست را نشان داده و بهائیان را هم بکلی از شرکت در این گروهها برحذر داشته اند. در این رساله ابتدا علماء را مخاطب ساخته و این آیه قرآن را ذکر فرموده اند که می فرماید: وقتی به آنان گفته می شود که در روی زمین فساد برپا نکنید می گویند ما اصلاح کنندگان هستیم. در حالی که اینها مایه فساد هستند اما خودشان بیخبرند. و بعد از بیان این آیه مبارکه، خلاصه ای از اصل ادیان و احکام دیانت را بیان می فرمایند تا سبب بیداری و هوشیاری دوستان و مؤمنین بشود.

ذکر این مطلب هم در اینجا خالی از لطف نیست که آقای حشمت شهریاری درباره اوضاع آن زمان می نویسند: "آنچه مسلم است، بهائیان بهیچوجه بطور عملی و مستقیم، در انقلاب مشروطه دخالت

نکردند. علت هم این بود که عباس افندی که در آن زمان هادی و راهنمای بهائیان بود، به درستی تشخیص داده بود که هرگونه دخالت عملی از طرف بهائیان در انقلاب مشروطه، آب به آسیاب ریختن آن بخش از روحانیت خواهد بود که با مشروطه مخالف بودند. سعی این معممین بر این بود که مردم شیعه زده و دربار مستبد را از نفوذ بهائیان در این نهضت عظیم بترسانند. بنابراین می گفتند که مشروطه کار بهائیان است و مشروطه خواهان بهائی هستند." (۱۲)

این مشهود و واضحست که در طینت و فطرت جمیع موجودات قوت و استعداد ظهور دو نوع کمالات موجود یکی کمالات فطریّه که من دون واسطه صرف ایجاد الهی است و دیگری کمالات اکتسابیّه است که در ظلّ تربیت مرئی حقیقی است. در اعیان خارجه ملاحظه نمائید که در اشجار و ازهار و اثمار یک طراوت و لطافت فطریّه که صرف موهبت الهیّه است موجود و دیگری نضارت و حلاوت زاید الوصف است که به تربیت باغبان عنایت در آن مشهود. چه که اگر به حال خود گذاشته شود جنگل و آجام گردد گل و شکوفه نگشاید و ثمری نبخشاید و شایسته سوختن و افروختن گردد. ولکن چون در ظلّ تربیت و عنایت مرئی در آید بستان و گلستان شود، چمن و گلشن گردد ازهار و اثمار برون آرد و به گل و ریاحین روی زمین بیاراید. به همچنین جمعیت بشریّه و هیئت جامعه انسانیّه نیز اگر به حال خویش ترک شود چون حشرات محشور شود و در زمره بهائم و سباع معدود گردد، درندگی و تیزچنگی و خونخوارگی بیاموزد و در آتش حرمان و طغیان بسوزد. نوع انسان در دبستان آفاق کودکان سبق خوانند و از علل مزمنه سقیم و ناتوان. هیاکل مقدّسه انبیاء و اولیاء ادیب انجمن رحمانند و طیب شفاخانه حضرت یزدان. بشیر عنایتند و آفتاب فلک اثیر هدایت تا شعله نورانی کمال معنوی و صوری که در حقیقت زجاجی انسانی افسرده و مخمود است به نار موقده الهی برافروزد و امراض

مزمّنه به عنایت فیض رحمانی و روح مسیحائی زائل گردد. پس به این دلیل جلیل به وضوح پیوست که انجمن انسانی را تربیت و عنایت مربّی حقیقی لازم و نفوس بشری را ضابط و رابط و مانع و رادع و مشوّق و سائق و جاذب واجب. چه که باغ آفرینش جز به تربیت باغبان عنایت و فیوضات حضرت احدیّت و سیاست عادلّه حکومت آرایش و لطافت و فیض و برکت نیابد.

معنی لغات:

طینت:	خلقت
فطرت:	آفرینش
من دون...:	بدون واسطه
صرف:	خالص محض - بی شائبه
ظلّ:	سایه - حفظ و حمایت
مربی:	تربیت کننده - پرورنده
اعیان:	موجودات خارجی - بزرگان - آنچه به چشم دیده می شود
ازهار:	گلها - شکوفه ها
اثمار:	میوه ها - نتایج
نضارت:	شادابی و خرمی - تر و تازه
حلاوت:	شیرینی
زایدالوصف:	بیش از اندازه توصیف و تعریف

مشهود:	دیده شده - ظاهر و آشکار
آجام:	بیشه ها - جنگلها
محشور:	هم صحبت - برانگیخته شده
زمره:	جزء گروه - جمعیت - گروه
بهائم:	حیوانات - چهارپایان
سباع:	درندگان - حیوانات درنده
معدود:	شمرده شده - کم و اندک
حرمان:	بی نصیب شدن - محرومیت - خسران
ادیب:	زیرک - دانشمند - آموزنده ادب
بشیر:	مژده دهنده - کسی که خبر خوش بیاورد
فلک اثیر:	چرخ آسمان - روح عالم
صوری:	ظاهری - سطحی
زجاجی:	شیشه ای - از جنس شیشه
مخمود:	از شعله افتاده - ساکت - خاموش - دلسرد
موقده:	شعله ور شده - برافروخته شده
مزمه:	اقامت کننده بمدت طولانی
زائل:	از بین رونده
وضوح:	واضح شدن - روشن شده - آشکارا
ضابط:	نگهدارنده - حفظ کننده
رابط:	ربط دهنده - حکیم
رادع:	مانع - بازدارنده

توضیحات:

می فرمایند: در ذات و طینت اصلی کلیه موجودات دو نوع استعداد موجود است. یکی کمالات فطری یا ژنتیکی است که در وجود هر موجودی خواص و حرکات و رفتاری موجود است که خدادادی است و قابل تغییر نیست. اما یک نوع کمالات و استعدادهایی هم هست که اکتسابی است و به وسیله تربیت استادان و مربیان حاصل می شود. برای مثال: به درختان و گلها و میوه ها نگاه کنید اگر تحت تربیت باغبان قرار گیرند تبدیل به گلستانی زیبا خواهند شد و طراوت و لطافتشان چند برابر نمایان خواهد گردید اما اگر به حال خود گذاشته شوند تبدیل به جنگل می شوند و طراوت و لطافت آنها در سایه درختان نابود می شود و زیبایی خود را از دست می دهند و ای بسا که در سایه درختان دیگر خشک و نابود می شوند. همینطور در انسان. مثلاً در فطرت انسان هوش و ذکاوت موجود است. اگر تحت تربیت استاد قرار بگیرد شخص باهوش و استعداد می تواند یک دکتر یا مهندس و یا یک کارگر ماهر عالی رتبه و در حقیقت یک فرد مفید در جامعه بشود که مایه سرفرازی برای خودش و اجتماعش خواهد بود. اما اگر از تربیت استاد محروم گردد ممکن است این هوش و استعداد خدادادی را در راه نادرست بکار گیرد و مثلاً یک دزد ماهر و یا یک کلاهبردار حرفه ای بشود.

آن وقت نه تنها مفید نیست بلکه مضرهم هست. پس انسان در اصل و فطرت خوب و نیکو بدنیا می آید اگر تحت تعلیم مربیان لایق و دلسوز و تعالیم هیاکل مقدسه و انبیای الهی در هر زمان قرار بگیرد البته کمالات ظاهری و باطنی او پرورش می یابد و تبدیل به یک انسان شایسته و وارسته ای می گردد که اخلاق و رفتارش جاذب قلوب می شود و همه زبان به تحسین اخلاق و خلق و خوی خوش او می نمایند و فردی مفید و لایق برای جامعه خواهد بود. اما اگر انسان بدون این تربیت انسانی و روحانی، در جامعه ای که از هر گوشه اش بیماری و فساد برپا است بی هدف رها شود البته نمی تواند سالم بماند بلکه مانند جسمی ناتوان می شود که امراض مختلف در او ظاهر می گردد. حال اگر به طبیب حاذق و دانا مراجعه ننماید و دستورات او را بکار نبرد و داروی خود را بموقع مصرف نکند البته مرگ او با سختی و درد و رنج حتمی است. پس نیاز به دکتری دانا دارد که علت بیماری را تشخیص دهد و او را از کارهایی که مخالف سلامت و صحت اوست باز دارد و در عوض داروهای مورد نیازش را ولو آنکه تلخ و بدمزه باشد تجویز نماید تا دوباره سلامت و زیبایی و نیرو و توان خود را باز یابد. این مربی حقیقی انبیای الهی هستند که در هر زمان داروی مورد نیاز آن زمان را تجویز می نمایند. بنابراین دستورات انبیای الهی هم نگهدارنده و هم بازدارنده است. یعنی آنچه را که برای هر زمان لازم است تجویز می کنند و هر چه را که نیاز نیست حذف و منع می نمایند. و انسان

را نسبت به زمان و استعداد و موقعیتش، بسوی کمال هدایت می‌کنند. نظام جدید زندگی و اعمال نیک و شایسته‌ای را که سبب پیشرفت روحانی و معنوی او برای یک زندگی بهتر است به او نشان داده و او را تشویق و تحریک و هدایت به آن مسیر می‌نمایند و تا انسان به این دستورات عمل ننماید مسلماً بهره لازم را نخواهد یافت.

و این رادع و مانع و این ضابط و رابط و این قائد و سائق به دو قسم منقسم. حافظ و رادع اول، قوه سیاسیه است که متعلق به عالم جسمانی و مورث سعادت خارجه عالم انسانیت و سبب محافظه جان و مال و ناموس بشری و علّت عزّت و علوّ منقبت هیئت جامعه این نوع جلیل است. و مرکز رتق و فتق این قواء سیاسیه و محور دائره این موهبت ربّانیّه خسروان عادل و امنای کامل و وزرای عاقل و سران لشکر باسل هستند. و مربّی و ضابط ثانی عالم انسانی قوه قدسیّه روحانیّه و کتب منزله سمائیّه و انبیای الهی و نفوس رحمانی و علمای ربّانی. چه که این مهابط وحی و مطالع الهام مربّی قلوب و ارواحند و معدّل اخلاق و محسن اطوار و مشوق ابرار. یعنی این نفوس مقدّسه چون قوای روحانیّه نفوس انسانیه را از شامت اخلاق رذیله و ظلمت صفات خبیثه و کثافت عوالم کونیّه نجات داده حقائق بشریه را به انوار منقبت عالم انسانی و شئون رحمانی و خصائل و فضائل ملکوتی منور نمایند تا حقیقت نورانیّه "فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ" و منقبت "لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ"، در هویت مقدّسه انسانی تحقق یابد. این است که به فیوضات جلیله این مطالع آیات الهیه حقائق صافیّه لطیفه انسانیه مرکز سنوحات مقدّسه رحمانیت گردد. و بنیان این وظائف مقدّسه بر امور روحانی رحمانی و حقائق وجدانی است تعلّقی به شئون جسمانی و امور سیاسی و شئون دنیوی نداشته بلکه قوه قدسیّه این نفوس طیّبه طاهره در

حقیقت جان و وجدان و هویت روح و دل نافذ است نه آب و گل و
 آیات آیات این حقایق مجرّده در فضای جانفزای روحانی مرتفع نه
 خاکدان ترابی. مدّخلی در امور حکومت و رعیت و سائس و مسوس
 نداشته و ندارند به نفحات قدسیّه الهیّه مخصوصند و به فیوضات
 معنویّه صمدانیّه مأنوس. مداخله در امور سائره نخواهند و سمنند
 همّت را در میدان نهمت و ریاست نرانند. چه که امور سیاست و
 حکومت و مملکت و رعیت را مرجع محترمیست و مصدر معین. و
 هدایت و دیانت و معرفت و تربیت و ترویج خصائل و فضائل
 انسانیّت را مرکز مقدّسی و منبع مشخصی این نفوس تعلّقی به امور
 سیاسی ندارند و مداخله نخواهند.

معنی لغات:

رادع:	مانع - بازدارنده
قائد:	پیشوا - سردار - فرمانده
سائق:	سوق دهنده - بُرنده - محرک
مورث:	ارث گذارنده - سبب شونده - علت
علو:	بلندترین - رفیع ترین
منقبت:	صفت مایه فخر و مباهات
رتق و فتق:	بستن و گشودن - انجام کارها
خسروان:	پادشاهان
امناء:	برگزیدگان

شجاع	باسل:
ضبط کننده - نگاهدارنده	ضابط:
نازل شده	منزله:
آسمانی	سمائیه:
منسوب به رب - پروردگاری	ربانی:
محل‌های نزول - محل‌های فرود	مهابط:
ندای حق که به قلب پیامبران می‌گذرد - ندای الهی به قلب انبیاء	وحی:
التقاء کلمه ای از جانب خدا بر قلب انسان - به دل افکندن - ندای حق را جانشینان پیامبر و مؤمنین او به گوش جان درک کردن یا در قلبشان احساس نمودن.	الهام:
محل‌های طلوع	مطالع:
تعدیل کننده - مساوی کننده	معدّل:
احسان کننده - بخشنده - نیکو کننده	محسّن:
رفتار - روشها	اطوار:
نکبت و بدبختی	شآمت:
عمل یا حرکت پست و ناپسند	رذیله:
پلید - فاسد - متعفن	خبیثه:
عالم وجود - عالم هستی	کونیه:
موجب فخر و مباحات - صفتی که مایه افتخار	منقبت:

است.	
پس مبارک است خداوندی که نیکوترین	فتبارک...:
خلق کنندگان است. سوره مؤمنون (۲۳) - آیه ۱۴	
ما انسان را به بهترین صورت خلق کردیم - سوره	لقد خلقنا...:
تین (۹۵) - آیه ۵	
حقیقت و ذات هر شیئی - ماهیت - باطن	هویت:
واردات قلبیه - الهامات	سنوحات:
نفوذ کننده - وارد کننده	نافذ:
پرچم ها	رایات:
انبیای الهی	حقایق مجرده:
دخالتی - مورد دخالت قرار گرفتن	مدخلی:
بی نیازی - الهی	صمدانیه:
انس گرفته - خو گرفته	مأنوس:
اسب	سمند:
حاجت و نیاز - شهوت یا حرص	نهمت:
محل رجوع	مرجع:
محل صدور - سرچشمه	مصدر:
دخالت کردن	مداخله:
گردش دور - شامل دورها و گردش زمانها	کور:

توضیحات:

گفته شد که کلیه موجودات نیاز به مربی دارند. انسان هم اگر چه به صورت اشرف مخلوقات و صاحب اختیار و عقل و هوش خدادادی آفریده شده اما او هم نیازمند مربی و راهنما است. یعنی چون انسان با هوش و استعداد قوی خلق شده و زندگی او چه از لحاظ روحانی و وجدانی و چه از لحاظ مادی و جسمانی وابسته به همکاری و همیاری با دیگران است. بنابراین نیازمند یک زندگی توأم با آرامش و آسایش در محیط اجتماعی است تا بتواند امور مادی و معنوی خود را سر و سامان بخشد. به همین دلیل است که بنظر می رسد انسان بیش از سایر موجودات نیاز به کنترل در روابط اجتماعی و روحانی دارد. زیرا سایر کائنات رفتار و کردارشان غریزی است نه ارادی و قادر نیستند که در سرنوشت خود و یا دیگران اثرگذار باشند. اما انسان دارای هوش و دانش و بینش است. صاحب اراده و قدرت است. دارای اندیشه و وجدان نیز هست. لذا اجتماع چنین نفوسی در جامعه مسلماً نیاز به کنترل و مراقبت دارد. یعنی نیازمند ضابط و رابط و مانع و رادع است یا در حقیقت محتاج به حفظ و حمایت و پیشگیری و جلوگیری است و همانطور که باغ و بستان نیاز به باغبان دارد جامعه انسانی هم نیازمند مربی دانا و توانا است. این مراقبت و نگهداری به وسیله دو قوه یا دو نیروی قوی میسر و ممکن می شود

۱- قوه سیاست که نیروی نگهدارنده و محافظت کننده است و مربوط به عالم جسمانی است و آن نیروئی است که سبب پیشرفت در علوم و فنون و آزادی و رفاه و امنیت در زندگی فردی و اجتماعی انسان می شود. این قوه به عهده سلاطین عادل و وزرای عاقل و نیروی انتظامی قوی و شجاع سپرده شده تا از جان و مال و ناموس ملت دفاع نمایند و برای تعلیم و تربیت و رفاه و آسایش مادی و اجتماعی آنان تلاش و کوشش کنند. نظم و ترتیب امور مملکت و ایجاد امنیت و روابط دوستانه با همسایگان و داد و ستدهای تجاری و بستن قراردادهای مختلف با کشورهای دور و نزدیک از وظایف آنان است تا بتوانند برای عموم مردم امکانات آزادی و رفاه و سلامت را فراهم سازند و در همه حال برای حفظ و حمایت از ملت و کشور تلاش و کوشش نمایند زیرا عزت و حرمت و بزرگواری هر ملتی بستگی به سیاست دولتمردان آن مملکت دارد که با تمام نیرو به کشور و ملت خدمت کنند و با نهایت عدالت و احترام نسبت به عموم مردم رفتار نمایند. در این صورت ملت هم متقابلاً به دولت خدمت می کند و همکاری لازم را با دولت خود خواهد داشت.

۲- قوه قدسیه الهیه است. یعنی انبیای الهی و کتابهای آسمانی و بعد از آنان علمای روحانی صاحب کمال و دارای فضائل و معتقد و متخلق به اخلاق هستند که با تربیت نفوس خالص و صادق و مؤمن و قانع و وفادار و خدمتگذار در پیشبرد ترقیبات اجتماعی جامعه خود

شریک و سهیم هستند و مردم را از فساد اخلاق و پستی رفتار و حرکات نامناسب و گفتار زشت و آنچه لایق شئون انسانی نیست برحذر می دارند و از دروغ و کبر و ریا و امثال آن ممانعت می نمایند. در حقیقت روح و روان را از هر نوع آلودگی پاک و منزه می سازند تا انسانی که بفرموده خداوند در قرآن کریم به بهترین و نیکوترین صفات خلق شده، با همان صفا و طراوت در زندگی مشاهده شود و به فضائل و اخلاق ملکوتی چنان ظاهر شود که خداوند فرمود: تبارک الله احسن الخالقین یعنی خداوند به آفرینش خودش می بالد و به داشتن چنین خلق نیکوئی با چنان فضائل و محسناتی مبارک باد می گوید. بنابراین مریبان روحانی و معنوی در حقیقت بر روح و جان مردم حاکم هستند نه بر زندگی مادی و جسمانی آنان. سلطنت این علمای روحانی در هوای جانفزای عشق رحمانی است نه در خاکدان ترابی. به امور سیاسی و مملکتداری و ریاست و مقام و منزلت دنیا کاری ندارند و در این امور دخالتی نخواهند. مقام آنان والاتر و بالاتر از آن است که به امور دنیای بی ارزش بپردازند زیرا آنان سروران و صاحب منصبان جان و دل هستند و کارشان تربیت روحانی و وجدانی و ترویج فضائل و کمالات انسانی است. چنین مقام مقدسی هرگز خود را به امور سیاسی آلوده نخواهد نمود و در آن مداخله نخواهد کرد. و این موضوع از ثمرات این کور اعظم الهی است و از نشانه های این بلوغ فکری این است که هرکس وظائف خود را بداند و به آنچه

مأمور است بنحو شایسته عمل نماید و در کار و امور دیگران دخالت نکند.

این است {که} در این کور اعظم و رشد و بلوغ عالم این مسئله چون بنیان مرصوص در کتاب الهی منصوص است. و به این نصّ قاطع و برهان لامع کلّ باید اوامر حکومت را خاضع و خاشع و پایه سریر سلطنت را منقاد و طائع باشند یعنی در اطاعت و عبودیت شهریاران رعیت صادق و بنده موافق باشند. چنانچه در کتاب عهد و ایمان و پیمان باقی ابدی جمال رحمانی که امرش قاطع و فجرش ساطع و صبحش صادق و لامعست به نصّ صریح می فرماید، امر منصوص این است: "یا اولیاء الله و امنائه، ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزّت و ثروت حقّند، درباره ایشان دعا کنید. حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت، نزاع و جدال را نهی فرمود نهیاً عظیماً فی الکتاب هذا أمر الله فی هذا الظهور الأعظم و عصمه من حکم المحو و زینه بطراز الاثبات انه هو العلیم الحکیم. مظاهر حکم و مطالع امر که به طراز عدل و انصاف مزینند بر کلّ اعانت آن نفوس لازم." و همچنین در رساله صریحه که مخاطباً به بعضی از علماء می فرماید یک فقره از آن رساله مبارکه این است: "حال باید حضرت سلطان حفظه الله تعالی به عنایت و شفقت با این حزب رفتار فرمایند و این مظلوم امام کعبه الهی عهد می نماید از این حزب جز صداقت و امانت امری ظاهر نشود که مغایر رأی جهان آرای حضرت سلطانی باشد. هر ملّتی باید مقام سلطانش را ملاحظه نماید و در آن خاضع باشد و به امرش

عامل و به حکمش متمسک. سلاطین مظاهر قدرت و رفعت و عظمت الهی بوده و هستند این مظلوم با احدی مداهنه ننموده کلّ در این فقره شاهد و گواهند. ولکن ملاحظه شئون سلاطین من عندالله بوده و از کلمات انبیاء و اولیاء واضح و معلوم."

معنی لغات:

دور و گردش عالم وجود - در دیانت بهائی هر کور معادل ۵۰۰ هزار سال است.	کور:
محکم - استوار	مرصوص:
کلام مستند - کلام صریح که نیاز به تأویل و تفسیر ندارد	منصوص:
کلام محکم و قانع کننده	نص قاطع:
فروتن	خاضع:
خاضع و فروتن - سرفرود آورنده	خاشع:
عرش - تخت - تخت سلطنت	سریر:
اطاعت کننده - فرمانبردار - مطیع	منقاد:
مطیع - فرمانبردار	طائع:
قطع کننده - جدا کننده - محکم و استوار	قاطع:
تابان - درخشان	ساطع:
درخشنده - تابان	لامع:

ای دوستان حق و برگزیدگان او - کتاب عهدی	یا اولیا..:
ادعیه محبوب صفحه ۳۹۶	
بزرگترین نهی در کتاب الهی است این دستور خدا	نهیاً...:
در این ظهور اعظم است که از حکم محو مبری	
است و به حکم اثبات زینت داده شده است.	
بدرستی که اوست دانا و حکیم - ادعیه محبوب	
صفحه ۳۹۷	
حاکمان - حکم کنندگان	مظاهر حکم:
امر دهندگان - دستوردهندگان	مطالع امر:
کمک کردن - یاری کردن	اعانت:
واضح - روشن	صریح:
مورد خطاب قرار داده شده	مخاطباً:
خداوند بزرگ او را حفظ فرماید	حفظه..:
مهربانی - عطوفت	شفقت:
پیش - مقابل - در حضور	آمام:
مخالف - ناجور	مغایر:
عمل کننده	عامل:
چنگ زننده - پناه برنده	متمسک:
بلند قدری - بلند مقامی	رفعت:
فریب دادن - دورویی کردن - مدارا نمودن	مداهنه:

توضیحات:

در این کور اعظم الهی که جامعه انسانی به بلوغ رسیده به صراحت در کتاب الهی (کتاب عهدی که وصیت نامه مبارک است) این دستور نازل شده که کلیه مردم باید به دستورات حکومت احترام بگذارند و با کمال فروتنی بپذیرند و عمل نمایند و دستور و فرمان پادشاهان را کاملاً اطاعت کنند و نشان دهند که یک رعیت صادق و درستکار هستند حضرت بهاءالله به صراحت می فرماید: از بزرگان و دوستان و بندگان خداوند می خواهم که در حق پادشاهان که مظهر قدرت و نشانه عزت و ثروت حضرت پروردگار هستند، دعا کنید زیرا خداوند حکومت روی زمین را به آنان بخشیده و قلبهای بندگان را برای خودش خواسته است. جنگ و دعوا در این امور نهی شده و بزرگترین نهی در کتاب الهی همین است. این دستور خداوند در این ظهور اعظم است و این حکم به زینت اثبات مزین شده و از صفحه روزگار محو نخواهد شد بدرستی که اوست دانا و حکیم. مجدداً اضافه می فرمایند که سلاطین و حاکمانی که به عدل و انصاف حکومت می کنند بر همه مردم واجب است که به آنان کمک و یاری نمایند. و در لوحی دیگر می فرمایند که: "پادشاه با بهائیان با عنایت و مهربانی رفتار نماید و در مقابل من هم قول می دهم که از بهائیان جز امانت و صداقت کار دیگری که مخالف میل پادشاه باشد از آنان ظاهر نشود." (۱۳) یعنی در حقیقت حضرت بهاءالله وجود مبارکش را به عنوان تضمین کننده این حکم

و دستور قرار داده اند. و به همین جهت است که برای بهائیان اطاعت از سلاطین واجب شمرده شده است.

خاطر نشان می سازد که در دوران حضرت باب، بایبان در مقابله با ظلم و بیداد سلاطین و فرمانروایان از خود دفاع می نمودند اما حضرت بهاءالله حتی این دفاع را هم نهی فرمودند و از آن به بعد بهائیان نه تنها از خود دفاع نکردند بلکه در نهایت مظلومیت بشهادت رسیدند و هنوز هم فدا می شوند ولی هرگز خطا نکردند و از دستور خداوند سرپیچی ننمودند و به اطاعت دولت تا سرحد جان ایستادگی نموده حتی برخی از آنان به قاتلان خود هم هدیه عنایت کردند.

بنابراین ملاحظه شئون و احترام و اطاعت سلاطین از جانب خداوند امر شده و لازم و واجب است زیرا سلاطین نشانه ای از قدرت و عظمت و بزرگی خداوند بر روی زمین هستند و اطاعت همه مردم از دستورات آنان لازم و واجب است و دقیقاً می فرمایند که در این مورد به هیچ وجه سستی و دورویی و کم کاری را قبول نمی فرمایند و البته این ملاحظه و احترام به پادشاهان به امر خداوند و از جمله دستورات کلیه پیامبران و اولیای حق است.

خدمت حضرت روح علیه السلام عرض نمودند: "یا روح الله أيجوزُ أن تُعطى الجزية لقيصر أم لا؟ قال بلى ما لقيصر لقيصر وما لله لله"، منع نفرمودند و این دو کلمه یکیست نزد متبصرین. چه که ما لقیصر اگر من عندالله نبوده نهی می فرمودند. و همچنین در آیه مبارکه "أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ" مقصود از این اولی الامر در مقام اول و رتبه اولی ائمه صلوات الله علیهم بوده و هستند. ایشانند مظاهر قدرت و مصادر امر و مخازن علم و مطالع حکم الهی و در رتبه ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطین بوده اند یعنی ملوکی که به نور عدلشان آفاق عالم منور و روشن است. امید آنکه از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نماید که جمیع احزاب امم را احاطه کند کلّ باید از حقّ از برایش بطلند آنچه را که الیوم سزاوار است.

إِلَهِي إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ سَنَدِي وَ مَقْصُودِي وَ مَحْبُوبِي أَسْئَلُكَ بِالْأَسْرَارِ الَّتِي كَانَتْ مَكْنُونَةً فِي عِلْمِكَ وَ بِالآيَاتِ الَّتِي مِنْهَا تَضَوَّعَ عَرَفَ عِنَايَتِكَ وَ بِأَمْوَاجِ بَحْرِ عَطَائِكَ وَ سَمَاءِ فَضْلِكَ وَ كَرَمِكَ وَ بِالذَّمَاءِ الَّتِي سَفِكَتَ فِي سَبِيلِكَ وَ بِالْأَكْبَادِ الَّتِي ذَابَتْ فِي حُبِّكَ أَنْ تُؤَيِّدَ حَضْرَتِ السُّلْطَانِ بِقُدْرَتِكَ وَ سُلْطَانِكَ لِيُظَهَرَ مِنْهُ مَا يَكُونُ بَاقِيًا فِي كُتُبِكَ وَ صُحُفِكَ وَ الْوَحَاكِ. أَي رَبِّ خُذْ يَدَهُ بِيَدِ إِقْتِدَارِكَ وَ نَوْرَهُ بِنُورِ مُعْرِفَتِكَ وَ زَيْنَهُ بِطِرَازِ أَخْلَاقِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ وَ فِي قَبْضَتِكَ زَمَامِ الْأَشْيَاءِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ. حَضْرَتِ

بولس قدیس در رساله به اهل رومیّه نوشتہ: "لِتَخْضَعَ كُلُّ نَفْسٍ
لِلسَّلَاطِينِ الْعَالِيَةِ فَإِنَّهُ لَسُلْطَانٌ إِيَّائِنا مِنَ اللَّهِ وَ السَّلَاطِينِ الْكَائِنَةِ إِنَّمَا
رَبَّهَا اللَّهُ فَمَنْ يُقَاوِمِ السَّلْطَانَ فَإِنَّهُ يُعَانِدُ تَرْتِيبَ اللَّهِ " الى اَن قَالَ " لِأَنَّ
خَادِمَ اللَّهِ الْمُنتَقِمُ الَّذِي يَنْفِذُ الْعُزْبَ عَلَي مَنْ يَفْعَلُ الشَّرَّ " می فرماید:
ظهور سلاطین و شوکت و اقتدارشان من عندالله بودہ. در احادیث
قبل ہم ذکرشده آنچه کہ علما دیدہ و شنیدہ اند نَسَلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى أَنْ يُؤَيِّدَكَ يَا شَيْخَ عَلِي التَّمَسَّكَ بِمَا نَزَلَ مِنْ سَمَاءِ عَطَاءِ اللَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ.

معنی لغات:

شؤون: قدر و منزلت - کارها - امرها
یا روح...: ای روح الله (حضرت مسیح) آیا اجازه هست کہ
مالیات به قیصر داده شود یا نه؟
فرمودند: بلی، آنچه متعلق به قیصر است به قیصر
داده شود و آنچه برای خدا، به خدا داده شود.
انجیل متی - فصل ۲۲ - آیه ۲۱
متبصرین: دقت کنندگان - تأمل کنندگان
من عندالله: از جانب خدا - از نزد خداوند
اطیعوا...: اطاعت کنید خدا را و مطیع باشید رسول خدا را و
صاحبان امر او را. سوره نساء (۴) - آیه ۶۲

اولی الامر:

صاحبان امر و فرمان - جانشینان پیغمبر

سلاطین و حکام

ائمہ:

جمع امام - پیشوایان

صلوات...:

درود خداوند بر آنان باد

الہی الہی...:

ای خدای من و آقای من و سند من و مقصود من

و محبوب من از تو می خواهم به رازہائی کہ در

علم تو پوشیده است و بہ پرچمہائی کہ بوی

شناخت عنایت تو را منتشر می سازند و بہ

موجہای دریای عطای تو و آسمان فضل و بخشش

تو و بہ خونہائی کہ در راہ تو ریختہ شدہ و بہ

جگرہائی کہ در محبت تو آب شدہ این کہ

حضرت سلطان را بہ قدرت و عظمت خودت یاری

فرمائی کہ ظاہر شود از او آن چیزہائی کہ در

نوشته ہا و الواح و کتابہایت باقی بماند. ای

پروردگار دست او را بہ دست اقتدار خودت بگیر

و بہ نور شناسائیت او را نورانی کن و بہ زینت

اخلاق خودت او را مزین فرما بدرستی کہ تو

مقتدر هستی بر ہر چیزی کہ بخواہی و زمام ہمہ

امور در دست تو است نیست خدائی مگر تو کہ

غفور و کریم هستی. (لوح شیخ نجفی)

حضرت پولس یکی از جانشینان حضرت مسیح

پولس:

لتخضع...:

همانا بر هر نفسی است که نزد سلاطین و الامقام خاضع و فروتن باشد بدرستی که کسی بسلطنت نمی رسد مگر از جانب خدا و بتحقیق پادشاهان دارای رتبه و منزلتی از جانب خدا هستند کسی که در مقابل سلطان مقاومت می کند او دشمنی کرده به نظام الهی. تا آنجا که می فرماید بدرستی که او خدمت کننده خداوند است انتقام می گیرد و مورد غضب قرار می دهد کسی را که کارهای شر انجام می دهد. انجیل مقدس - نامه پولس به

رومیان - فصل ۱۳ - آیه ۴ به بعد

نسئل الله...:

ای شیخ، از خداوند تبارک و تعالی می خواهیم که تو را مؤید فرماید بر تمسک به آنچه که از آسمان بخشش خداوند عالمیان نازل شده است.

لوح ابن ذئب - صفحه ۶۷ به بعد

توضیحات:

از حضرت مسیح (ع) سؤال می کنند که دادن جزیه و مالیات به قیصر لازم است یا نه. آن حضرت در جواب فرمودند: بله، آنچه مربوط به قیصر است باید به قیصر داد و هر چه مربوط به خدا است مال خدا است. یعنی نمی توان بخاطر این که مثلاً پادشاه مؤمن به دین جدید نیست مالیات را به دولت پرداخت و در عوض آن مبلغ

را مثلاً به کلیسا داد. بلکه نهی کرده اند در حالی که اگر به دیده انصاف نگاه کنیم هر دو در راه کمک به مستمندان و امور مملکت خرج می شود و اگر قرار بود که تمام آن به کلیسا پرداخت شود مؤمنین را از پرداخت مالیات به قیصر منع می نمودند. یا در قرآن کریم امر به اطاعت خدا و رسول خدا و صاحبان امر فرموده که اگر چه مقصود از اولی الامر در مرتبه اول ائمه اطهار (ع) هستند که به دریافت الهامات الهی موفق می شوند و گنجهای علم الهی در قلوبشان نهفته است اما در مرحله دوم مقصود سلاطین و حکام وقت هستند البته پادشاهانی که با انصاف و عادل باشند تا بتوانند دنیا را به نور عدل منور و نورانی کنند. و اظهار امیدواری می فرمایند که از سلطان (مظفرالدین شاه) هم نور عدلی برخیزد تا جمیع احزاب و گروهها به آرامش و آسایش برسند. سپس در حق این پادشاه دعا می کنند و خداوند را قسم می دهند به خونهایی که در راه او ریخته شده و قلبهایی که در محبت الهی گداخته و ذوب شده است که حضرت سلطان را موفق به یک امر خیری بنماید که نامش به خوبی و نیکی در عالم باقی بماند. از خدا می خواهند که دست او را به قدرت و بزرگی خود بگیرد و او را به اخلاق روحانی و رحمانی مزین فرماید. زیرا فقط خداوند است که مقتدر است بر هر چه که اراده نماید و همه چیز در قدرت و توان اوست. نیست خدائی مگر او که بخشنده گناهان و کریم است.

شایان ذکر است که حکم اعلان مشروطیت به دست مظفرالدین شاه قاجار امضاء شد و مجلس تشکیل گردید اما بعد از فوت او محمدعلی شاه قاجار آن را نقض نمود و مجلس را بتوپ بست. دوباره به مطلب باز می گردند و از انجیل مثال دیگری می آورند یعنی نامه ای را که حضرت پولس به رومیان نوشته است. در آن نامه ذکر شده که همه باید در مقابل سلاطین خاضع باشند زیرا هیچکس بدون اراده الهی و خواست او به سلطنت انتخاب نمی شود ولو این که ظاهراً مردم او را انتخاب نمایند و این رتبه ای است که خداوند به آنان عطا می فرماید و کسی که در مقابل سلطان مقاومت نماید مثل این است که از نظم و ترتیبی که خداوند اراده نموده سرپیچی کرده است. و در ادامه قسمتی از نامه حضرت پولس به رومیان را ذکر فرموده اند که می فرماید: "مأمور دولت از طرف خدا مأمور است تا بتو خدمت کند ولی اگر خرابکاری کنی از او بترس برای این که تو را مجازات می کند. او از طرف خدا برای همین منظور تعیین شده است. پس بدو دلیل باید از قانون اطاعت کنی: اول برای اینکه مجازات نشوی و دوم برای این که می دانی اطاعت وظیفه تو است." (۱۴)

بنابراین سلطنت و اقتدار سلطان از جانب خدا است و علماء هم در احادیث مختلف این مطالب را دیده و خوانده و آگاه هستند. از خدا می خواهیم که تو هم ای شیخ نجفی به آنچه که از آسمان فضل الهی ظاهر شده مؤید گردی زیرا فقط خداوند است که پروردگار عالمیان

است. در حقیقت با بیان آیاتی از قرآن کریم و انجیل مقدس و آیات نازل شده به وسیله حضرت بهاء الله در لوح ابن ذئب، حضرت عبدالبهاء اطاعت از دولت را کاملاً مستند می سازند تا جای هیچگونه ابهامی برای احدی باقی نماند.

پس ای احبای الهی به جان و دل بکوشید و به نیت خالصه و اراده
صادقه در خیرخواهی حکومت و اطاعت دولت ید بیضا بنمائید. این
امر اهمّ از فرائض دین مبین و نصوص قاطعه کتاب علیین است. این
معلوم است که حکومت بالطّبع راحت و آسایش رعیت خواهد و
نعمت و سعادت اهالی جوید و در حفظ حقوق عادلّه تبعه و
زیردستان راغب و مائل و در دفع شرور متعدیان ساعی و صائل
است. زیرا عزّت و ثروت رعیت شوکت و عظمت و قوّت سلطنت
باهره و دولت قاهره است و نجاح و فلاح اهالی منظور نظر
اعلیحضرت شهریارانست و این قضیه امر فطری است. و اگر چنانچه
فتوری در راحت اهالی و قصوری در نعمت و سعادت اعالی و ادانی
حاصل گردد این از عدم کفایت پیشکاران و شدّت سورت و جهالت
بدخواهانی است که به لباس علم ظاهر و در فنون جهل ماهر و
محرک فتنه در اوّل و آخرند "الْفِتْنَةُ كَانَتْ نَائِمَةً لَعَنَ اللَّهُ مَنْ
أَيَقظَهَا". این جمع بیخردان یعنی پیشوایان پنجاه سالست در معابر و
منابر و مجالس و محافل در حضور اولیاء امور نسبت به این حزب
مظلوم تهمت فساد می دادند و نسبت عناد روا داشتند که این حزب
مخربّ عالمند و مفسد اخلاق بنی آدم فتنه آفاقند و مَصْرَتِ عَلِيٍّ
الإِطْلَاق. علم عصیانند و رایت طغیان. دشمن دین و دولتند و عدوّ
جان رعیت. مقتضای عدل الهی ظهور و وضوح حقیقت هر حزب و
گروه بوده تا در انجمن عالم معلوم و مشهود گردد که مُصلح کیست

و مُفسدٍ كِه. فتنه جویان چه قومند و مفسدان کدام گروه. وَ اللَّهُ يَعْلَمُ
المُفسدِ مِنَ الْمُصلِحِ.

"خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تا سیه روی شود آنکه در او غش باشد"

معنی لغات:

خالصه:	صاف و بی آرایش
ید بیضاء:	مهارت - معجزه کردن در کار - اشاره به معجزه حضرت موسی است - مجازاً بمعنی کرامت و خرق عادت
اهم:	مهمترین - ضروری ترین
فرائض:	واجبات دینی
قاطعہ:	بُرندہ - قطع کننده - جدا کننده - محکم و قانع کننده
علیین:	اعیان و بزرگان - مجازاً اهل جنت علیا و بهشت برین
بالطبع:	به میل و رغبت - خلق و خوی طبیعی
تبعه:	پیرو حکومت - تابع قوانین یک کشور - اهل یک کشور
راغب:	مایلتر - رغبت کننده
مائل:	راغب - علاقمند

شور:	بدیها - شرها - فسادها
متعدیان:	ظالمان - ستمکاران - متجاوزان
ساعی:	کوشا - تلاش کننده
صائل:	حمله کننده - مهاجم - غلبه کننده
شوکت:	شکوه - جلال
باهره:	روشن - ظاهر - آشکار - واضح
قاهره:	مقهور کننده - غالب - عالی - شامخ
نجاح:	پیروزی - رستگاری
فلاح:	رستگاری - به مقصود رسیدن
فتور:	ضعف و سستی - کوتاهی کردن در کار
قصور:	کوتاهی کردن - وا گذاشتن کاری از روی عجز و سستی
اعالی:	اشخاص بلند مرتبه - بلند پایگان و ارجمندان
ادانی:	اشخاص فرومایه - زبون و پست
سورت:	شدت - تندی - بلندی و ارتفاع
جهالت:	نادانی - بی فکری
محرگ:	تحریک کننده - بحرکت آورنده
الفتنة...:	فتنه خوابیده بود لعنت خدا بر کسی که او را بیدار کرد. از احادیث نبوی
معابر:	محل عبور - گذرگاه
منابر:	منبرها

تهمت:	بهتان - افتراء - نسبت قبیح و دروغ دادن
عناد:	کینه توزی - دشمنی
مخرب:	خراب کننده
مضرت...:	زیان رسان بر آزادی - مضر بر آزادی
عَلَمِ عصیان:	پرچم گناه و سرپیچی - اطاعت نکردن
رایت طغیان:	پرچم سرکشی - اقدام به ظلم کردن - از حد تجاوز کردن
عدو:	دشمن
مقتضای:	در خور و مناسب بودن - شایسته - مستلزم
وضوح:	روشنی - بطور واضح
مصلح:	اصلاح کننده - آشتی دهنده - نیکی کننده
مفسد:	فساد کننده - تبه کار - بدکار
والله..:	خداوند فرق بین نیکوکار و تبهکار را می داند.
	سوره بقره (۲) - آیه ۲۲۰
غش:	کدورت و تیرگی - دورویی - خدعه و تزویر

توضیحات:

حضرت عبدالبهاء بعد از استدلال های گوناگون از انجیل مقدس و قرآن کریم و الواح مبارکه حضرت بهاءالله، به بهائیان دستور می دهند که شما با دل و جان کوشش کنید که با نیت خالص و صداقت تمام در خیرخواهی دولت و اطاعت از امر حکومت به

صورت معجزه آسا قیام نمائید زیرا این از مهمترین واجبات دیانت بهائی شمرده شده و در کتاب الهی به دست مبارک حضرت بهاءالله نگاشته شده است. البته حکومت باید تلاش کند که رعیتش در راحت و آسایش و رفاه باشند و در حق تبعه زبردست خود البته رعایت عدل و انصاف را بنماید و ملت را از شر متجاوزین نگهداری و مراقبت کند زیرا قدرت و شوکت و بزرگی سلطان با داشتن یک کشور و ملت خوشبخت و راحت و آرام ممکن و میسر است و هر پادشاه عادل و شجاعی فطرتاً مایل است که کشور و رعیتش را به بزرگی و راحت و امنیت برساند و اگر سستی و کوتاهی در این امور بشود مقصر فقط شخص پادشاه نیست بلکه به علت بی کفایتی پیشکاران و مأموران دولتی و یا بعلت راهنمایی غلط علمائی است که بدخواه و نالایق و بی کفایتند اما در لباس علم و دانائی ظاهر شده اند. در حقیقت جاهل و نادان هستند اما در فن فتنه گری استاد روزگارند. بطوری که اگر فتنه ای هم نباشد اینها آن را بوجود می آورند. چنانچه در حدیث به نقل از حضرت رسول اکرم (ص) آمده است که می فرماید: فتنه خواب بود یا خفته بود خدا لعنت کند کسانی که او را بیدار کردند (۱۵). سپس روی سخن را به سوی علماء نموده و می فرمایند که پنجاه سال است (یعنی از اول حکومت قاجاریه تا تاریخ نزول این رساله) که این بی خردان در کوچه و خیابان، در مسجد و منبر، در محافل و مجالس و در حضور دولت و ملت به این بهائیان مظلوم هر نوع تهمت و افتراء را

روا داشته اند و به دشمنی انتشار داده اند که این حزب یعنی بهائیان خراب کننده دنیا هستند و از لحاظ اخلاقی هم فاسد ترین مخلوقات در بین مردم می باشند و برای آزادی مضر و زیان آور و دشمن دین و دولت و ملت هستند و یا بهائیان نافرمان و سرکش هستند. اما عدل الهی حکم می کند که هر کاری و یا هر حرفی به اثبات برسد و مشخص شود که اصلاح کننده چه کسی است و فساد کننده چه کسانی هستند و چه نفوسی به فتنه گری مشغولند. و مسلماً خداوند مشخص کننده فتنه گران از اصلاح طلبان است. حافظ شیرازی می گوید: چقدر خوب و بجاست اگر محک تجربه را بیآوریم و طلا را با این محک امتحان نمائیم. در این صورت محک مشخص می کند که طلا خالص است یا ناخالص و البته جنس ناخالص و تقلبی مایه ننگ و شرمساری ارائه دهنده است. حال اگر انسانها هم مورد امتحان الهی قرار بگیرند مسلماً تفاوت دانا و نادان، ظالم و مظلوم مشخص خواهد شد و در آن موقع است که نفوس ستمکار و نادان جز سیه روئی در دنیا و آخرت چیز دیگری نصیبشان نخواهد شد.

حال ای احبای الهی، به شکرانه الطاف ربّانی پردازید که عادل حقیقی پرده از روی کار هر فرقه برانداخت و اسرار مکنونه نفوس چون کوکب باهر مشهود و ظاهر گردید حمداً له ثمّ شُکراً له. و حال آنکه وظیفه علماء و فریضه فقها مواظبت امور روحانیّه و ترویج شئون رحمانیّه است. و هر وقت علمای دین مبین و ارکان شرع متین در عالم سیاسی مدخلی جستند و رائی زدند و تدبیری نمودند، تشنیت شمل موحدین شد و تفریق جمع مؤمنین گشت. نائره فساد برافروخت و نیران عناد جهانی را بسوخت. مملکت تاراج و تالان شد و رعیت اسیر و دستگیر عوانان. در اواخر ملوک صفویّه علیهم الرّحمة من ربّ البریّة، علماء در امور سیاسی ایران نفوذی خواستند و علمی افراختند و تدبیری ساختند و راهی نمودند و دری گشودند که شامت آن حرکت مورث مضرّت و منتجّ هلاکت گردید. ممالک محروسه جولانگاه قبائل ترکمان گشت و میدان غارت و استیلاء افغان. خاک مبارک ایران مسخرّ امم مجاوره گردید و اقلیم جلیل در دست بیگانه افتاد. سلطنت قاهره معدوم شد و دولت باهره مفقود گشت. ظالمان دست تطاول گشودند و بدخواهان قصد مال و ناموس و جان نمودند. نفوس مقتول گشت و اموال منهوب. بزرگان مغضوب شدند و املاک مغضوب. معموره ایران ویران شد و دیهیم جهانبانی مقررّ و سریر دیوان. زمام حکومت در دست درندگان افتاد و خاندان سلطنت در زیر زنجیر و شمشیر خونخواران. پرده نشینان اسیر شدند

و کودکان دستگیر. این ثمره مداخله علمای دین و فضیلتی شرع متین در امور سیاسی شد. و نوبت دیگر علماء ائمت در بدایت حکومت اعلیحضرت آقا محمد خان در امور سیاسی طرحی تازه ریختند و بر فرق ایرانیان خاک مذلت بیختند در تعیین سلطنت رائی زدند و در تشویش اذهان نغمه و نوائی بنواختند، عربده و ضوضائی انداختند و علم اختلافی برافراختند. طوفان طغیان برخاست و سبل فتنه و آشوب مستولی شد، هرج و مرج شدید رخ نمود و موج عصیان اوج آسمان گرفت. سران قبائل سر سروری افراشتند و تخم خصومت در کشتزار مملکت کاشتند و بجان یکدیگر افتادند، امن و امان مسلوب شد و عهد و پیمان مفسوخ گشت، سر و سامانی نماند و امن و امانی نبود. تا آنکه واقعه فاصله کرمان بوقوع پیوست و غبار فتنه و فساد بنشست، قطع دابر قوم فاسقین شد و قلع ریشه مفسدین گشت.

معنی لغات:

ربانی:	خدائی - منسوب به ربّ
کوکب باهر:	ستاره درخشان
حمداً...:	ستایش خدای را و شکر پروردگار را
فریضه:	واجبات احکام مثل نماز و روزه
فقها:	علمای دین - دانشمندان علم فقه و امور دینی
رحمانیه:	الهیة - خدائی
مبین:	واضح - آشکار

ارکان:	مبناها - پایه ها - ستونها
شرع متین:	احکام محکم و ثابت - مذهب استوار و پابرجا
تشتیت:	پراکنده ساختن - تفریق و جدائی
شمل:	جمع - اجتماع - گروه
موحدین:	یکتا پرستان - معتقدین به خدای واحد
تفریق:	جدا کردن از یکدیگر - پراکنده ساختن
نائرہ:	برانگیخته و برافروخته - کینه و دشمنی
نیران:	آتشها
عناد:	دشمنی کردن - مخالفت کردن
تاراج:	چپاول کردن - اموال کسی یا کسانی را بزور گرفتن و بردن
تالان:	ویران و از بین رفته - بردن اموال دیگران به زور و جبر - خراب کردن اموال دیگران
عوانان:	اخذ کنندگان به زور و جبر - ذلیلان - ستمکاران
علیہم..:	بر ایشان باد رحمت خدا از پروردگار عالمیان
نفوذ:	تأثیر - سلطه و غلبه
شامت:	طرف چپ - سمت چپ
مورث:	سبب - علت - باعث
مضرّت:	ضرر - زیان - آزار
منتج:	نتیجه - حاصل
محروسہ:	حفاظت شده - حمایت شده - حراست شده

جولانگاه:	محل تاخت و تاز
استیلاء:	غلبه - دست یافتن
مسخر:	تسخیر شده - بتصرف در آمده با زور و جبر
امم:	گروهها - جمعیتها - پیروان ادیان
معدوم:	نیست و نابود - غیر موجود
مفقود:	گم شده - از دست رفته
تطاؤل:	غارت - دست درازی
مقتول:	کشته شده - بقتل رسیده
منهوب:	غارت شده - چپاول
مغضوب:	مورد خشم واقع شده
مغصوب:	غصب شده - بزور گرفته شده
معموره:	آباد شده - مسکونی
دیهمیم:	تخت و تاج
فضلا:	برگزیدگان - دانشمندان
فَرَق:	وسط سر
مذلت:	خواری - ذلت - پستی
تشویش:	پریشانی
اذهان:	ذهن ها
عربده:	بد خُلق - فریاد از روی عصبانیت
ضوضاء:	داد و فریاد - هیاهو - غوغا و همهمه همراه با قتل و کشتار

مستولی:	غلبه کننده - چیره شونده
هرج و مرج:	فتنه و فساد - اضطراب و آشوب
	درهم ریختگی و بی نظمی
رخ نمود:	ظاهر شد - چهره خود را نشان داد
خصومت:	دشمنی - نزاع و مجادله
مسلوب:	سلب شده - گرفته شده - ربوده شده
مفسوخ:	رها شده - ترک شده - نقض شده
فاسقین	بدکار - خارج از راه خیر و صلاح
دابر	اصل و ریشه - تابع - گذشته
قلع	از ریشه کردن - عزل کردن - از اصل تغییر دادن

توضیحات:

حضرت عبدالبهاء خطاب به احبای الهی می فرمایند: اکنون خدا را شکر و ستایش کنید که پرده از روی کار نفوس برداشته شد و آنچه در درون هرکس نهفته بود آشکار گشت. سپس هدایت می فرمایند که هرکس وظیفه ای دارد که اگر به وظیفه خود عمل نماید این مشکلات بوجود نخواهد آمد. وظیفه علماء روحانی هدایت نفوس به اخلاق رحمانی و الهی است اما هروقت که این علماء دین از وظیفه خود خارج شدند و در سیاست و دولت دخالت کردند، سبب نفاق بین مؤمنین شدند و اختلافات بوجود آمد و آتش این اختلافات سبب شد که قسمتی از مملکت بباد رفت و ملت و رعیت نابود

شدند و آسیب فراوان دیدند. از جمله اواخر دوران سلطنت صفویه را مثال می آورند که این حکومت با وجود این که در ابتدا بدست سلاطین پر اقتداری اداره می شد اما کم کم علماء در کار مملکتداری دخالت کردند و امور از اختیار دولت رها شد. "... در زمان شاه سلطان حسین از مداخله آقایان پیشوا ایران بدست عثمانی و روس و افغان افتاد..." (۱۶). مملکتی با آن همه زخائر و مردمانی سلحشور و هنرمند اسیر دست بیگانگان گردیدند، جان و مال و ناموسشان بباد رفت، چه تعداد از نفوس که کشته شدند و چقدر از اموال و عمارات که نابود و ویران گشت. شهر اصفهان که پایتخت ایران بود بدون هیچ مقاومتی تحویل اشرف افغان شد. (۱۷) و اینها همگی به خاطر این است که علماء در کار مملکتداری مداخله کردند و مردم را با جهل و خرافات بنام دین به گمراهی کشیدند. نوبت دیگری که دوباره علماء در امور مملکت دخالت کردند، در زمان سلطنت آقامحمدخان قاجار بود. بعد از وفات کریم خان زند کشور دچار هرج و مرج گردید و هرکس از هر گوشه ایران برای خود ادعائی نمود. آقامحمدخان قاجار که خود را به طهران رسانده بود، داعیه سلطنت داشت و عموها و برادر زاده ها و همچنین از خاندان زندیه هریک ادعائی داشتند و بجان هم افتادند و سالها کشور را به نابودی کشاندند تا بالاخره با واقعه کرمان (۱۸) این اوضاع تمام شد و آقامحمدخان قاجار رسماً سلطنت ایران را بدست گرفت اما او هم بخاطر سخت کشی و بیرحمی و پستی و پول

دوستی و ظلم زیادی که مرتکب شده بود، به وسیله چند تن از خدمتکارانش که تهدید به مرگ شده بودند شبانه در خوابگاهش بقتل رسید و زندگی او خاتمه یافت.

واقعه ثالثه در زمان خاقان مغفور بود که پیشوایان باز زلزله و ولوله انداختند و علم منحوس برافراختند و ساز جهاد با روس ساختند و با طبل و دهل قطع سبیل نمودند تا به حدود و ثغور رسیدند. چون آغاز هجوم نمودند به رجومی گریختند و در میدان جنگ به یک شلیک تفنگ از نام و ننگ گذشتند و عار فرار اختیار کردند و چون جراد منتشر و اعجاز نخل منقعر در شواطی رود ارس و پهن دشت مغان سرگردان و پریشان شدند و نصف ممالک آذربایجان و هفت کرور تومان و دریای مازندران را بباد دادند. و مدار عبرت عظیم واقعه محزنه حضرت عبدالعزیز خان خلد آشیان مظلوم است. در اواخر ایامش که پیشوایان امت عثمانیان بنای طغیان گذاشتند و رایت عدوان برافراشتند از روی جنون حرکتی نمودند و در مهام امور مدخل و شرکتی خواستند، فتنه‌ها برانگیختند و با رجال دولت درآویختند، دین مبین و شرع متین را بهانه ساختند و صلاح امت بر زبان راندند و عزل وزراء درخواستند و بنیان انصاف و مروّت برانداختند خیرخواهان را دور نمودند و بدخواهان را مسرور. صادقان را مغضوب ملت نمودند و خائنان را محبوب امت. و چون به مقصد خویش موفّق شدند، رسم دگر پیش گرفتند، تعرّض به سریر سلطنت نمودند و دست تطاول به حکمران و حکومت گشودند. فتوی به خلع دادند و به قلع و قمع برخاستند، آبروی مروّت ریختند و غبار ظلم برانگیختند. ستمی روا داشتند که دین مبین را بدنام

کردند و شریعت سیّد المرسلین را رسوا. نائره افسوس و حسرت از این حرکت در دل‌های عالمیان برافروخت و قلوب جهان و جهانیان بر مظلومیّت آن جهانیان بسوخت. عاقبت اصرار به جنگ نمودند و پنجه و چنگ بیازمودند، سلاح بستند و اعلان حرب نمودند و در افواه عوام انداختند که روس دولتی است مایوس و سپاه و لشکرش پیکری است بیروح. سرانش جبانند و مردانش ناتوان. دولتش بی‌صولت است و حکومتش بی‌قوّت و شوکت. ما امّت قاهره هستیم و ملّت باهره. جهاد کنیم و بنیاد عناد براندازیم، شهره آفاق شویم و سرور امم و دول علی‌الاطلاق.

معنی لغات:

منحوس:	شوم - بد طالع - ضرر دیده
جهاد:	جنگ در راه دین
طبل و دهل:	نوعی از وسائل نوازندگی است که بیشتر در تعزیه خوانی بکار می‌رود. در روستاها همراه با سورنا در مراسم شادی نواخته می‌شود
سبیل:	راهها - جمع سبیل
ثغور:	حدود
رجومی:	تیری - شلیک گلوله
عار:	ننگ
جراد:	ملخ

اعجاز:	از روی عجز و ناتوانی
جراد منتشر:	ملخهای پخش شده
نخل منقعر:	درخت خرماي ریشه کن شده - درخت مرده
شواطی:	ساحلها - کناره ها
کرور:	واحد پول قدیم معادل ملیون
مدار عبرت:	مسیر پند گرفتن - تنبه و آگاهی پیدا کردن
	متنبه شدن
مُحزَنه:	حزن آور - غم انگیز
خلد:	بهشت - دوام - بقا
مهام:	مهم ها - امور با اهمیت - کارهای سخت
مدخل:	راه وارد شدن - راه دخول - راه در آمد
رجال:	مردان
عزل:	دور کردن - از منصب و کار بیرون کردن
مغضوب:	مورد غضب قرار گرفته - مورد خشم واقع شده
خائن:	خیانتکاران
تعرض:	مورد پرخاش واقع شدن - مورد اعتراض قرار گرفتن
تطاول:	غارت - دست درازی
فتوی:	دستور و نظر حاکم شرع در مسائل دینی، فقهی
خلع:	برکنار نمودن از شغل یا کار - سلب درجه یا مقام
قلع و قمع:	برکنار کردن و خوار و ذلیل نمودن - از ریشه

کندن و نابود کردن - سرکوب کردن	
مروت:	جوانمردی - شجاعت - بزرگی
نائره:	آتش افروختن - شعله آتش
سلاح:	لباس جنگ
حرب:	جنگ - کارزار
افواه:	دهانها
عوام:	مردم عادی - توده مردم
جبانند:	ترسو هستند
بی صولت:	بدون قدرت - بدون شایستگی
عناد:	دشمنی
علی الاطلاق:	بطور مطلق - بدون قید

توضیحات:

واقعه سوم در زمان خان مغفور یعنی فتحعلیشاه قاجار اتفاق افتاد. حضرت عبدالبهاء می فرمایند در زمان فتحعلیشاه به مداخله آن گروه بی اتباه نصف آذربایجان بباد رفت و غرامت عظیمه کشیده شد و دریای مازندران از دست رفت (۱۹) یعنی عباس میرزا فرزند بزرگ فتحعلیشاه و ولیعهد مقام سرداری سپاه ایران را بعهده داشت. دو دولت روس و انگلیس که از زمان سلطنت صفویه همچنان در شمال و جنوب ایران دخالت می کردند و سرحدات ایران را هروقت که مایل بودند به وسیله دست نشاندگان خود مورد تهاجم قرار

می دادند. اگر چه چندین بار به شمال ایران به وسیله دولتهای دست نشانده روسیه تجاوز شد اما حکام ایران توانسته بودند تا حدی از دست اندازی آنان به خاک خود جلوگیری نمایند اما بالاخره با تحریک و دخالت علماء مجبور شدند، رسماً با دولت روسیه بجهت بپردازند و شکست سختی را متحمل شوند و با سازشی که بین سفرای روس و انگلیس شد، معاهده گلستان بین ایران و روسیه به امضاء رسید که به موجب آن گرجستان و ولایات ساحلی دریای سیاه و باکو و دربند و شروان و قراباغ و شکی و گنجه و موقان و قسمت علیای طالش به روسیه واگذار شد، در عوض روسها قول دادند که ولیعهدی عباس میرزا را به رسمیت بشناسند. اینها همه از بی تدبیری سفیر ایران حاجی ابولحسن ایلچی بود. (۲۰)

اما این جنگ به همین جا خاتمه نیافت و با دست اندازی روسیه به نقاط دیگر شمال کشور و همکاری علماء برای ایجاد یک جنگ شدیدتر، روسیه به آرزوی دیرین خود رسید. در این مرحله علمای عظام فتوای جهاد با روسیه را صادر کردند و با وجودی که سرداران لشکر می دانستند که در حال حاضر قدرت مقاومت ندارند اما علماء اصرار ورزیدند و خودشان به همراهی مریدانشان با نعره الحرب الحرب به طرف شمال کشور حرکت کردند و ناگزیر دولت را مجبور به قبول نمودند و به عباس میرزا تهمت زدند که با روسیه همدست شده و بالاخره جنگ بین ایران و روسیه اتفاق افتاد ولی با اولین شلیک توپها از طرف روسیه علماء و پیروانشان فرار کردند و

سپاه دچار هرج و مرج گردید و شکست سخت دیگری نصیب ایران شد که با انعقاد معاهده ننگین ترکمانچای (۲۱) خاتمه یافت. به موجب این معاهده سراسر شمال ایران و بحر خزر بدست روسها افتاد. اینها ثمرات دخالت علماء در کار سیاست است.

برای روشن شدن اذهان مثالی هم از دولت عثمانی آورده و می فرمایند که در دوران خلافت سلطان عبدالعزیز امپراطوری عثمانی به خاطر جهالت علماء و پیروی کورکورانه ملت از فرمان علمای اهل سنت خلافت عثمانی رو به ضعف نهاد و به اوج بدبختی و فلاکت رسید. بطوری که در اواخر ایام حیات این سلطان، پیشوایان امت بنای طغیان و سرکشی گذاشتند و در مهمترین امور مملکت دخالت نمودند و سر به شورش برداشتند و به بهانه دین و اصلاح ملت و امور امت، در کار عزل و نصب وزراء و امراء دولت دخالت کردند بطوری که بعد از مدت کوتاهی دولت و خلافت را از دست افراد کاردان خارج ساختند و زمام مملکت بدست افراد خائن و جاهل و نادان افتاد. عدل و انصاف از میان رفت و کار بجائی رسید که بعد از مدتی به فتوای علماء بساط جنگ گسترده شد و اهالی کشور را ترغیب به جنگ نمودند و گفتند که ما امت برتر هستیم و باید با کفار جنگ کنیم و آنان را نابود سازیم و ملت هم که همیشه مقلد علمای خود بودند، اطاعت کردند و آماده جهاد شدند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "در واقعه سلطان عبدالعزیز به مداخله علماء و فقهاء و طلاب اسلامبول و فریاد آخوندها در کوچه و بازار که

حرب استرز، حرب استرز (جنگ می خواهیم) نصف رومیلی بیاد رفت. قطعات عظیمه از اناطول اخراج شد، در مصر غبار فساد برخاست تا منتهی به اختلال لشکری گشت، قبرس منفصل شد، بلغار مستقل گشت، هرسک و بوسنه بدست نمسه افتاد، تونس سهم فرانسه گردید." (۲۲)

و چون نتایج این حرکات آشکار شد و ثمرات این افکار پدیدار قهر مجسم بود و زهر مکرر. نعمت مشخص بود و نکبت دولت و رعیت. زمین به خون بیگناهان رنگین شد و میدان حرب از تنهای کشته منظر مهیب. عموم رعیت جام بلا کشیدند و سیصد هزار جوانان امت و نورسیدگان مملکت زهر هلاکت چشیدند. چه بنیانهای عظیم که با خاک یکسان شد و چه خاندانهای قدیم که منقرض و فقیر شد، هزاران قراء معموره مظموره شد و ولایات آباد خراب آباد گشت. خزائن بباد رفت و ثروت دولت و رعیت محو و تاراج و دو کرور رعیت از وطن مألوف مجبور به هجرت شدند و جمع غفیری از سران مملکت و بزرگان ولایت بعد از فقدان ما ملک لانه و آشیانه ترک نموده، طفلان خردسال و پیران سالخورده بی سر و سامان سرگردان دشت و بیابان گشتند. علمای پرعربده که نعره الْحَرْبِ الْحَرْبِ وَ حَىَّ عَلَى الْجَهَادِ می زدند در صدمه اولی فریاد آینَ الْمَلَاذِ وَ آینَ الْمَنَاصِ برآوردند و به حرب قلیل از اجر جزیل و ثواب جلیل گذشتند و رو به فرار آوردند و این مصیبت کبری را فراهم کردند. سُبْحَانَ اللَّهِ کسانی که تدبیر لانه و آشیانه و تربیت خانه و کاشانه خویش نتوانند و از بیگانه و خویش بیخبرند در مهمام امور مملکت و رعیت مداخله نمایند و در معضلات امور سیاسی معانده. و چون مراجعت به تاریخ نمائی از این قبیل وقایع بی حد و بی پایان یابی که اساس جمیع مداخله رؤسای دین در امور سیاسیّه بوده. این

نفوس مصدر تشریح احکام الهی هستند نه تنفیذ. یعنی چون حکومت در امور کلیّه و جزئیّه مقتضای شریعت الهیّه و حقیقت احکام ربّانیّه را استفسار نماید آنچه مُستنبط از احکام الله و موافق شریعت الله است بیان نمایند دیگر در امور سیاسی و رعیت پروری و ضبط و ربط مهمّ امور و صلاح و فلاح ملکی و تمشیت قواعد و قانون مملکتی و امور خارجی و داخلی چه اطلاع دارند.

معنی لغات:

نقمت: مجازات - کیفر بد - رنج و سختی - عقوبت

منظر: دیدگاه - نظرگاه

مهیّب: ترسناک - ترس آور - چیزی که انسان را بترساند

منقرض: بکلی از بین رفته - نابود شده

معموره: آباد شده - محل زندگی -

مطموره: پنهان در زیر زمین - خرابه و غیر قابل سکنی

مألوف: الفت گرفته - انس گرفته - خو کرده

ما ملک: آنچه را که مالک است

عربده: بدخلق - باصدای بلند فریاد کشیدن

حی علی...: بشتابید بسوی جنگ

این الملاذ: کجاست پناهگاه - کجاست محل پناه بردن

این المناص: کجاست گریزگاه - کجاست محل پناه گرفتن

جزیل: بزرگ - زیاد - عظیم - فراوان

معضلات:	مشکلات - امور دشوار
معانده:	مخالفت کردن - دشمنی ورزیدن
مصدر:	سرچشمه - ابتدا - محل صدور
تشریح:	راه دین و یا شریعت را بیان کردن - نمودار ساختن
تنفیذ:	نفوذ کردن و رد شدن - جاری و نافذ ساختن حکم
مقتضای:	مستلزم - مستدعی - مستوجب
استفسار:	توضیح و تفسیر خواستن - پرسیدن - جویا شدن
مستنبط:	درک شده - استنباط شده - استخراج شده
ضبط و ربط:	نگهداشتن و ارتباط دادن
فلاح:	رستگاری - بقاء - به مقصود رسیدن
تمشیت:	براه انداختن - سروسامان دادن

توضیحات:

نتیجه آن همه فتوا و آشوب و فریاد جنگ می خواهیم، جنگ می خواهیم علماء، منجر به کشته شدن سلطان عبدالعزیز و بعد از آن تجزیه امپراطوری عثمانی گردید. زمین به خون بی گناهان آلوده شد و میدانهای جنگ پر از جسد های کشته شدگان بود، دولت و ملت به نکبت مبتلا شدند، کلیه شهرها و زمینهای آباد ویران شد و خانواده ها بی سر و سامان گشتند، اطفال یتیم شدند و مادران و پدران پیر و سالخورده با اجساد پاره پاره شده فرزندان جوانشان

روبرو گشتند و عموم ملت از این جام بلا نوشیدند. حدود سیصد هزار جوان در این جنگ هلاک شدند خزائن مملکت بباد رفت و هزاران نفر از ملت در کوه و بیابان سرگشته و سرگردان گشتند. و چه خانواده های قدیمی و دانشمند و دانائی که بی سروسامان و یا بکلی نابود شدند. حدود دو میلیون نفر آواره شدند و در دشت و بیابان سرگشته و بی سروسامان بودند. علمائی که فریاد جنگ جنگ و بشتابید به سوی جنگیدن را فریاد می کشیدند و نعره جهادشان گوش عالمیان را گر نموده بود اکنون به دنبال پناهگاهی می گشتند و می گفتند *أَيْنَ الْمَلَاذِ وَأَيْنَ الْمَنَاصِ* یعنی به کجا پناه ببریم و یا پناهگاه کجاست و در کجا می توان مخفی شد؟. آنان برای حفظ جانشان از نام و ننگ گذشتند و با اولین شلیک از میدان گریختند و ننگ و خفت را تا ابد نصیب خود کردند و سبب آشوب و هرج و مرج در لشکر هم شدند بطوری که سربازان و جنگجویان هم به پیروی از دیگران فرار کردند و شکست سختی را نصیب کشور نمودند و در حقیقت سبب نابودی ملک و ملت، آنان بودند حضرت عبدالبهاء می فرماید: سبحان الله کسانی که تدبیر و سیاست حفظ خانواده خود را ندارند و از نگهداری خانه و کاشانه خود عاجزند، چگونه ادعای حفظ یک مملکت و نگهداری ملت و دولت را دارند؟! و اگر به کتابهای تاریخ مراجعه شود، امثال این دخالتها بسیار است و همیشه موجب زیانهای فراوان برای ملتها و دولتها بوده و خواهد بود. یعنی اساس و پایه اکثر بدبختی ها همین مداخله

علماء و روحانیون در سیاست است. هرگز فکر نمی کنند که وظیفه علماء تربیت نفوس به اخلاق و کمالات روحانی و معنوی است یعنی آنان نگهبانان شریعت هستند نه مجری قانون. علماء باید دستورات و احکام شریعت و دین را به امت بیاموزند و تعلیم دهند وظیفه آنان اجرای حکومت نیست. اگر دولت و یا اعضای حکومت در باره قوانینی از علماء سئوالی نمودند آنان می توانند آن قوانین را به مقتضای احکام دین بررسی نموده و به دولت پاسخ بدهند. ولی این که دولت چطور این احکام را به اجراء در می آورد و به وسیله چه کسانی امور مملکت را اداره می کند و یا چه تدابیری را بکار می برد از عهده آنان خارج است و نباید در آن دخالت کنند زیرا این امور از وظایف دولت و حکومت است نه علماء و پیشوایان دین. دانش و علم مملکتداری و تدبیر حکومت و ارتباط با دولتهای دیگر از وظائف علمای دین محسوب نمی شود.

شایان ذکر است که آخوند خراسانی که بزرگترین مرجع شیعیان در زمان خودش بود (۱۳۲۹ - ۱۲۵۵ ه.ق) در قسمتی از نامه ای که به آیت الله نائینی نوشته گفته بود که وقتی روحانیون پا به حکومت بگذارند دیگر نمی توانند عیوب خود را ببینند و توجیه می کنند و فسادها را نمی بینند. مسند روحانیت مسند مبارزه با فساد است و مسند حاکمان همواره توأم با فساد... کسانی که مناصب حکومتی را در اختیار دارند فریبکاری و ناراستی و دروغگوئی را از لوازم اولیه کار و شغل خود می دانند... اشغال این مناصب با پرهیز از دروغ

منافات دارد. علمای دین باید از این مناصب بپرهیزند...آمال و آرزوی ما تبعیت حکومت از دین است در حالی که اگر حکومت را در دست گیریم به تبعیت دین از حکومت دچار می شویم....(۲۳)

جالب است که ایشان با تمام این سخنان در کار حکومت دخالت نموده و خودشان یکی از بزرگترین علمائی بودند که حکم جهاد بر علیه روسیه را اعلام کردند و با علماء و طلاب آماده حرکت به سوی جهاد با روسیه شدند اما متأسفانه در سحرگاهان بعد از نماز، عالم را بدرود گفتند.

و همچنین در جمیع اعصار و قرون اولی مصدر تَعَرَّضُ به احبّاء الله و تَعَرَّضُ به موقنین به آیات الله اشخاصی بوده‌اند که به ظاهر به حلیه علم آراسته و تقوی و خشیت الله از قلوبشان کاسته. به صورت دانا و به حقیقت نادان. و به زبان زاهد و به جان جاحد. و به جسم عابد و به دل راقد بودند. مثلاً در زمانی که نَفَس روح بخش مسیحائی جسم عالم را جان بخشید و نفحات قدس عیسوی عالم امکان را روان مبذول داشت علمای بنی اسرائیل مثل حنّا و قیافا بر آن جوهر وجود و جمال مشهود و روح محمود زبان اعتراض گشودند و احتراز نمودند و تکفیر کردند و تدمیر خواستند اذیت نمودند و مضرت روا داشتند حواریون را عقوبت نمودند و اشدّ نقت وارد آوردند، فتوای قتل دادند و طرد و حبس کردند شکنجه و عقاب نمودند و به اشدّ عذاب شهید و دم اطهرشان را سبیل کردند. این تعرّض و تشدّد و نقت و عقوبت کلّ از جهت علمای امت بود.

و همچنین در زمان سیر وجود جمال موعود مؤید به مقام محمود حضرت رسول علیه السّلام ملاحظه نمائید. معترضین و محترزین، معاندین و مکابراین علمای یهود و رهبان عنود و کهنه جهول حسود بودند مثل ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نصر بن حارث و عاص بن وائل و حیّ بن اخطب و امیّه بن هلال. این پیشوایان امت قیام بر لعن و سبّ و قتل و ضرب آن آفتاب مشرق نبوت نمودند و چنان طغیان در اذیت شمع انجمن عالم انسان داشتند که "ما اودی

نَبِيٍّ بِمِثْلِ مَا أُودِيتُ" فرمودند و لسان به شکوه گشودند. پس ملاحظه نمائید که در هر عهد و عصر ظلم و زجر و حصر و جفای شدید و جور جدید از بعضی علمای بی دین بود و اگر چنانچه حکومت تعرضی کرد و یا تعرضی نمود جمیع به غمز و لمز و اشاره و همز این نفوس پر طغیان بود.

معنی لغات:

عصرها - دوران	اعصار:
قرنهای اولیه	قرون اولی:
سرچشمه - محل صدور	مصدر:
اعتراض و پرخاش کردن	تعرض:
یقین کنندگان - کسانی که به ایمان خود یقین دارند	موقنین:
زیور - آرایش و تزیین	حلیه:
بیم و ترس حقیقی از خدا	خشیت الله:
کم کرده - کم شده	کاسته:
پارسا و عابد - ترک کننده دنیا	زاهد:
انکار کننده - کافر - خدانشناس	جاحد:
عبادت کننده	عابد:
خوابیده - ساکن و آرام	راقد:
بذل شده - عطا شده - بخشیده شده	مبذول:

دو نفر از علما و پیشوایان یهود - نگاه کنید به	حَنَّا و قیافا:
پی نوشت شماره ۷	
پرهیز کردن - دوری نمودن	احتراز:
نسبت کفر دادن - کفر ورزیدن	تکفیر:
هلاک کردن - نابود ساختن	تدمیر:
زیان رساندن	مضرت:
پیروان اولیه حضرت مسیح	حواریون:
مجازات بد - کیفر بد - سزای بد	عقوبت:
بسختی - شدیدترین	اشد:
کیفر بد - عقوبت - مجازات - رنج و سختی	نقمت:
بیرون راندن	طرد:
کیفر - عذاب - مجازات عمل بد	عقاب:
شدیدترین - بدترین	اشد:
خون	دَم:
پاک - پاکترین	اطهر:
پرخاش کردن - مورد اعتراض قرار گرفتن	تعرض:
غرض ورزی - کینه توزی - دشمنی کردن	تغرض:
عتاب و درشتی کردن - قوی شدن - سخت شدن	تشدد:
راز پیدایش - مقصود حضرت رسول اکرم (ص)	سر وجود:
تأیید شده - کمک شده	مؤید:
دوری کنندگان	محترزین:

معاندین:	دشمنان
مکابریں:	دشمنی کنندگان - جدال کنندگان
رہبان:	کشیش تارک دنیا -
عنود:	منحرف - دور شدہ از مقصد
کَہنہ:	کاهنان - پیشوایان یہود
جہول:	بسیار نادان
ابوعامر راہب:	یکی از علمای یہود - نگاہ کنید بہ پی نوشت
	شمارہ ۸
کعب بن اشرف:	از مخالفان اسلام - نگاہ کنید بہ پی نوشت
	شمارہ ۹
نضر بن حارث:	از مخالفان اسلام - نگاہ کنید بہ پی نوشت
	شمارہ ۱۰
عاص بن وائل:	از مخالفان اسلام - نگاہ کنید بہ پی نوشت
	شمارہ ۱۱
حی بن اخطب:	از مخالفان اسلام - نگاہ کنید بہ پی نوشت
	شمارہ ۱۲
امیة بن ہلال:	از مخالفان اسلام - نگاہ کنید بہ پی نوشت
	شمارہ ۱۳
لعن:	نفرین - لعنت کردن - دشنام دادن
سب:	بسختی دشنام دادن
ضرب:	زدن - کتک زدن

ما اوذی...:	هیچ پیامبری مثل من اذیت نشد. بحارالانوار - جلد ۳۹ - صفحه ۵۶ - برگرفته از اینترنت
شکوه:	شکایت
حصر:	سخت گرفتن و مانع شدن - منع کردن و بازداشتن عاجز شدن
غمز:	طعنه زدن - با چشم اشاره کردن
لمز:	اشاره به عیب نمودن - با چشم عیبی را اشاره کردن
همز:	اشاره با چشم و ابرو و عیبجوئی و مسخره کردن

توضیحات:

حضرت عبدالهءاء می فرمایند که در تمام قرن‌ها و زمانهای گذشته، علت فساد و فتنه بین امتها همین علماء زمان بوده اند. یعنی هر وقت که پیامبری از جانب خدا برای هدایت مردم مبعوث می شد اولین گروهی که مخالفت می کردند علمای زمان ظهور بودند که به ظاهر با تقوی و پاکی و راستی و درستی بنظر می رسیدند اما قلبهایشان پر از کینه و نفرت و هوی و هوس بود. به صورت ظاهر عابد و خدا ترس بودند اما به باطن کینه توز و ظالم و خودپرست. مثلاً در زمان ظهور حضرت مسیح (ع) علمای یهود مثل حنا و قیافا (۲۴) چه اعتراضها که به آن حضرت نمودند و چه تهمت‌ها و دروغها که بر ایشان و پیروانشان نسبت دادند و به انواع بلا یا مبتلا ساختند و

عاقبت هم با فتوای آنان بود که حضرت مسیح را به صلیب کشیدند و پیروان آن حضرت را گرفتار ساخته و به بدترین عذاب کشتند و یا به انواع مصیبت گرفتار ساختند. تمام این امور به وسیله علمای یهود و به فتوای آنان بود. همچنین به زمان حضرت رسول اکرم (ص) نگاه کنید. علمای یهود و مسیحی با هم همدست شدند و بر علیه ایشان قیام کردند. کسانی مانند ابو عامر راهب (۲۵) و کعب بن اشرف (۲۶) و نصرین حارث (۲۷) و عاص بن وائل (۲۸) و حی بن اخطب (۲۹) و امیه بن هلال (۳۰) و امثال اینها که همه پیشوایان امت بودند ولی قیام بر لعن و ضرب و قتل پیروان آن حضرت کردند و چنان ظلم و ستمی روا داشتند که ایشان فرمودند: هیچ پیغمبری باندازه من مورد اذیت و آزار قرار نگرفت. تمام این کینه ورزی ها و توهین ها را علماء سبب شدند و مردم بی خبر را که کورکورانه از آنان پیروی می کردند به این امور واداشتند حتی اگر دولت یا حکومتی هم بر پیامبران اعتراض نموده و یا بدشمنی برخاسته، به دستور همین علماء و فتوای ایشان بوده است که با طعنه زدن یا اشاره کردن یا عیبجویی نمودن و یا مسخره کردن، دولت را به ظلم و اذیت آنان و پیروانشان وادار ساخته اند یعنی حاکمان از ترس شورش علماء و مریدانشان مجبور شدند که برای حفظ حکومت خودشان به میل آنان رفتار کنند.

و همچنین در این اوقات اگر بنظر دقیق ملاحظه نمائید آنچه شایع و واقع از اعتساف علمای بی انصافی بوده که از تقوای الهی محروم و از شریعت الله مهجور و از نار حقد و نیران حسد در جوش و خروشدند. و اما دانایان، پاک دل پاک جانند هر یک رحمت یزدانند و موهبت رحمان شمع هدایتند و سراج عنایت. بارقه حقیقتند و حافظ شریعت. میزان عدالتند و سلطان امانت. صبح صادقند و نخل باسق. فجر لامعند و نجم ساطع. ینبوع عرفانند و معین مآء عذب حیوان. مربی نفوسند و مبشر قلوب. هادی اممند و منادی حق بین بنی آدم. آیت کبری هستند و رایت علیا. جواهر وجودند و لطائف موجود. مظهر تنزیهند و مشرق آفتاب تقدیس. از هستی خاکدان فانی بیزارند و از هوی و هوس عالم انسانی در کنار. در مجامع وجود سرمست محامد و نعوت ربّ ودودند و در محفل تجلی و شهود در رکوع و سجود. بنیان الهی را رکن رکینند و دین مبین را حصن حصین. تشنگان را عذب فراتند و گمگشتگان را سبیل نجات. در حدائق توحید طیور شکورند و در انجمن تفرید شمع پر نور. علمای ربّانیند و وارثان نبوی. واقفان اسرارند و سرخیل گروه ابرار. خلوتگاه ذکر را صومعه ملکوت کنند و عزلت از غیر را وصول به بارگاه لاهوت شمرند. و ما دون ایشان جسم بی جانند و نقش حیطان "وَ أَضِلُّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ"، منصوص قرآن. هیئت اجتماعیّه بشریّه بالطبع محتاج روابط و ضوابط ضروریّه است. چه که بدون این

روابط صیانت و سلامت نیابد و امنیّت و سعادت نیابد. عزّت مقدّسه انسان رخ ننماید و معشوق آمال چهره نگشاید. کشور و اقلیم آباد نگردد و مدائن و قری ترتیب و تزیین نیابد. عالم منتظم نشود. آدم نشو و نما نتواند. راحت جان و آسایش وجدان میسر نگردد. منقبت انسان جلوه نکند، شمع موهبت رحمان نیفروزد. حقیقت انسان کاشف حقائق امکان نگردد و واقف حکمت کلّیه یزدان نشود. فنون جلیله شیوع نیابد و اکتشافات عظیمه حصول نپذیرد. مرکز خاک مرصد افلاک نشود و صنایع و بدایع حیرت بخش عقول و افکار نگردد. شرق و غرب عالم مصاحبت نتواند و قوه بخار اقطار آفاق را مواصلت ندهد. و این ضوابط و روابط که اساس بنیان سعادت و بدرقه عنایتست شریعت و نظامی است که کافل سعادت و ضابط عصمت و صیانت هیئت بشریّه است.

معنی لغات:

ظلم و ستم کردن - از راه حق دور شدن	اعتساف:
جدا مانده - دور افتاده	مهجور:
کینه - دشمنی - غضب درونی	حقد:
آتش ها - نورها	نیران:
نورانی - روشن	بارقه:
بلند - مرتفع - عالی	باسق:
درخشنده - تابان	فجر لامع:

نجم ساطع:	تابان - درخشنده
ینوع:	چشمه آب - سر چشمه - جوی آب
معین..:	چشمه آب شیرین - آب جاری
منادی:	ندا کننده
آیت کبری:	نشانه بزرگ
رایت علیا:	پرچم بلند - پرچم بالاتر از همه
تنزیه:	پرهیزکار - پاک و پاکیزه - پاکدامن - عفیف
محامد و...:	مورد حمد و ستایش پروردگار محبوب و مهربانند
تجلی:	نمودار شدن - جلوه گر شدن
رکن رکین:	پایه ثابت - ستون محکم و استوار
حصن حصین:	قلعه محکم - قلعه با دیوار بسیار محکم و استوار
حدائق:	باغها
طیور شکور:	پرندهگان شکر گزار - پرندهگان صبور و سپاسگزار
تفرید:	مقام یکتائی حق - مقام وحدت و یگانگی خداوند
ربانی:	الهی - پروردگاری - منسوب به رب - عالم
	دینی
وارثان نبوی:	جانشینان پیامبر
واقفان اسرار:	آگاهان به رازها
سر خیل:	سر دسته
ابراز:	نیکان - نیکوکاران
صومعه:	محل گوشه نشینی در کلیساها - محل

خلوت نشینی برای عبادت	
گوشه نشینی - تنهائی اختیار کردن	عزلت:
رسیدن - به مقصود رسیدن	وصول:
یکی از عوالم الهی - عالمی یا رتبه ای بالاتر از	لاهوت:
ملکوت و جبروت	
پائین تر	ما دون:
دیوار - دیوار اطراف باغ یا حیاط	حیطان:
گمراه می سازد خداوند ایشانرا بوسیله علمشان	و اضله..:
سوره الجاثیه (۴۵) - آیه ۲۳	
رابطه ها - ارتباطات	روابط:
ضابطه ها - نگاهدارنده و حفظ کننده - حکم و	ضوابط:
قاعده کلی	
لازمه	ضروریه:
نگهداری	صیانت:
آرزوها	آمال:
شهرها	مدائن:
قریه ها - دهات	قری:
کشف کننده - پیدا کننده	کاشف:
حقیقت ها	حقایق:
آگاه	واقف:
مایه فخر و مباهات	منقبت:

شیوع:	شایع و عمومی - منتشر و متفرق شدن
حصول:	حاصل و نتیجه
مَرصد:	محل رصد کردن - محلی که از آنجا ستارگان را می بینند
افلاک:	فلکها - مدار ستارگان - در فارسی به معنی بلند و رفیع
بدایع:	تازه ها - شگفتیها - هر چیز نو و تازه و عجیب
مصاحبت:	همنشینی
اقطار:	ممالک - اطراف
مواصلت:	وصل شدن یا وصل کردن - راههای رسیدن

توضیحات:

و همچنین در این ایام هر چه ظلم و اذیت به مظاهر مقدسه و احبای الهی در این دو ظهور واقع شده به وسیله همین علمای بی انصافی بوده که از فضیلت اخلاق و تقوای الهی محروم بوده اند و از روی حسادت و کینه فریاد و فغانشان بلند شده و گرنه علمای با تقوا و دانا هریک رحمت پروردگار هستند و مانند شمع هدایت. چراغهای روشن و نورانی هستند و نگهدار دین و شریعت. ایشان مانند ترازوی عدالت هستند و در امانت الهی خیانت نمی کنند به قلبها بشارت می دهند و سبب سرور می شوند و مربی نوع بشرند و از هوسهای نفسانی برکنارند. در جمعهای عالم انسانی به ستایش و

نیایش حضرت پروردگار مشغولند و در هنگام نماز و دعا و رکوع و سجود مانند ستون محکم و استوار دین و حقیقت هستند یعنی نماز و دعای آنان از روی کبر و ریا نیست، گمگشتگان راه خدا یعنی کافران و بی دینان را هدایت کننده هستند و در حقیقت جانشینان حقیقی پیامبر اکرم (ص) می باشند که از اسرار الهی آگاه شده اند و سردسته نیکوکارانند. و هر که غیر از این صفات را دارا باشد، مسلماً عالم حقیقی نیست یعنی به اسم عالم و روحانی است اما در حقیقت مانند نقشی بر دیوار است که خداوند هم در قرآن کریم در وصف آنان فرموده که آنان کسانی هستند که خداوند به خاطر علمشان آنان را گمراه می کند. یعنی با غرور و تکبری که به خاطر عالم بودن در وجودشان پیدا می شود گمراه می شوند. حضرت عبدالبهاء بعد از آن که تفاوت بین علمای واقعی و غیر حقیقی را تعریف و توصیف نمودند از عالم وجود و ارتباط تمام موجودات به یکدیگر بیاناتی به این شرح می فرمایند که دنیا و اجتماع بشری محتاج به یک روابط و ضوابطی است تا بتواند با نظم و ترتیب به حیات خود ادامه دهد. برای مثال: انسان نیاز به رشد و ترقی دارد اما ترقی جسمانی به تنهایی کافی نیست. ترقی روحانی و وجدانی هم لازم است زیرا باید به نسبت قوای جسمانی، قوای روحانی او نیز تقویت شود یعنی بیدارتر و هشیار تر گردد تا عالم انسانی بتواند مایه فخر و مباهات شود. این برتری انسان بدون هدایت روحانی و معنوی او از جانب پروردگار میسر و ممکن نیست و اگر این نور

حقیقی در وجود او نتابد نمی تواند حقیقت اشیاء را کشف نماید. در حقیقت هر زمان که لازم باشد به نسبت ترقی و استعداد نوع بشر این نور حقیقت از جانب خداوند به وسیله مظاهر مقدسه اش به عالم می تابد و سبب ترقیات و پیشرفتهای فوق العاده می شود. مثلاً در قرن ۱۹ که عالم در اوج خرافات و موهومات گرفتار شده بود خداوند به فضل و موهبت خود جهان را بنور هدایت حضرت باب و حضرت بهاءالله روشن نمود. این ظهورات عظیمه، ترقیات علمی و فنی را هم به اوج رسانید. زیرا همین انسان از همین کره خاک موفق به اکتشافاتی شد که هرگز قبل از آن به فکرش نرسیده بود. کره خاک مبدل به جهان افلاک شد. برق و تلفن و اختراعات دیگر که هر روز و هر ساعت و حتی هر دقیقه ارتباط بین عالم را نزدیک و نزدیکتر کرده و می کند، قوه بخار که ارتباط بین ممالک دنیا را آسانتر و نزدیکتر ساخته، کشف چاههای نفت و تهیه بنزین و امثال آن همگی اساس بنیانی است که خداوند برای این دور مقدر فرموده و البته با ظهور مظاهر مقدسه اش، احکامی متناسب برای سعادت نوع بشر در این ایام نیز ارائه نموده که نیاز به آن علوم را بیشتر توجیه می کند مثل وحدت عالم انسانی. مثل صلح عمومی و احکام دیگر که بوجود آورنده سعادت و خوشبختی کل بشر و ارتباط دهنده بین تمام ملل و اقوام جهان است و احکامش حافظ و ضامن و نگهدارنده عفت و عصمت و پاکی و صداقت نوع بشر خواهد بود.

و چون بحث دقیق نمائی و به بصر حدید نگری مشهود گردد که شریعت و نظام روابط ضروریّه است که منبعث از حقائق اشیاست و الّا نظام هیئت اجتماعیّه نگردد و علّت آسایش و سعادت جمعیت بشریّه نشود. چه که هیئت عمومیّه بمثابه شخص انسان است چون از جواهر فردیّه و عناصر مختلفه متضاده متعارضه موجود گشته است بالضروره معرض اعراض و مطرح امراضست و چون از علل خلل طاری گردد، طبیب حاذق و حکیم فائق تشخیص مرض دهد و به تشریح عَرَض پردازد و در حقائق و دقائق علّت و مقتضای طبیعت اندیشد و مبادی و نتایج و وسائط و حوائج تحرّی نماید و جزئیّات و کلیّات را فرق و تمیز دهد. پس تفکّر نماید که تقاضای این مرض چیست و مقتضای این عَرَض چه و به معالجه و مداوا پردازد. از این معلوم شد که علاج شافی و دواء کافی منبعث از نفس حقیقت طبیعت و مزاج و مرض است. به همچنین هیئت اجتماعیّه و هیکل عالم معرض عوارض ذاتیّه و در تحت تسلّط امراض متنوعه است شریعت و نظام و احکام بمثابه دریاق فاروق و شفاء مخلوقست. پس شخص دانائی تصوّر توان نمود که بخودی خود به علل مزمنه آفاق پی برد و بانواع امراض و اعراض امکان واقف گردد و تشخیص اسقام عالمیان تواند و تشریح آلام هیئت جامعه انسان داند و سرّ مکنون اعصار و قرون کشف تواند تا به روابط ضروریّه منبعث از حقائق اشیا پی برد و نظام و قوانین وضع نماید که علاج عاجل باشد

و دواى كامل؟ شبهه اى نيست كه ممتنع و مستحيل است. پس معلوم و محقق شد كه واضع احكام و نظام و شريعت و قوانين بين انام حضرت عزيز علّام است. چه كه به حقائق وجود و دقائق كلّ موجود و سرّ مكنون و رمز مصون اعصار و قرون جز خداى بى چون نفسى مطّلع و آگاه نه. اين است كه زاكون ممالك اوروپ فى الحقيقه نتايج افكار چند هزار سال علمائى نظام و قانونست با وجود اين هنوز ناتمام و ناقص است و در حيز تغيير و تبديل و جرح و تعديل. چه كه دانايان سابق پى به مضرت بعضى قواعد نبرده و دانشمندان لاحق واقف گشتند و بعضى از قواعد را تعديل و بعضى را تصديق و برخى را تبديل نموده و مى نمايند.

معنى لغات:

حدید:	قاطع - تیز و برنده - تیز فهم
مثابه:	شکل - مثل - مانند
متضاده:	ضدّ هم - مخالف یکدیگر
متعارضه:	اختلاف داشتن - مانع و مخالف
بالضرورة:	بخاطر نیاز - بعلت لزوم
معرض:	محل عرضه کالا - محل اظهار
مطرح:	مورد بحث - مورد توجه - محل بحث درباره
	یک موضوع
خلل:	تباهی - فساد - شکاف

طاری:	ناپایدار - پیش آمده - حادث
حاذق:	دانا - ماهر
فائق:	مسلط - بالا و برتر - خوب و ممتاز - بهتر
	خالص
عَرَض:	امر بی دوام و بی بقاء - متاع دنیا - امر ناپایدار
حقائق:	جوهر هر چیز - حقیقت هر چیز - حقیقت ها
	راستی ها
دقائق:	نکات دقیق و باریک
مقتضای:	مناسب - مورد لزوم - آنچه که اقتضا می کند
مبادی:	ابتدا کننده - اصول و قواعد اساسی
حوائج:	نیازها - احتیاج ها
تحری:	طلب نمودن و خواستن - رأی صواب و درست را
	جست و جو کردن
تمیز:	تشخیص دادن - امتیاز و بهتری نسبت به دیگران
شافی:	شفا دهنده - تندرستی بخش
منبعث:	برانگیخته و مبعوث شده - در فارسی به معنی
	نتیجه شده
تسلط:	چیره شدن - غالب گشتن - حاکم شدن
متنوعه:	گوناگون
دریاق فاروق:	داروی قطعی - داروی ضد زهر و جدا کننده
اسقام:	بیماری ها - مرض ها

آلام:	دردها - رنجها
عاجل:	فوری - زود - سریع
ممتنع:	مشکل و سخت - بازدارنده
مستحيل:	غیر ممکن - محال
واضح:	پدید آورنده قانون - سازنده قانون
انام:	مردم - خلق
علام:	بسیار دانا - منظور خداوند
مصون:	محفوظ - حفظ شده - صیانت شده
زاکون:	قانون - قاعده
فی الحقیقه:	در حقیقت
حیّز:	مکان
جرح:	قبول نشدن
تعديل:	مناسب ساختن - معتدل کردن
مضرت:	ضرر و زیان - آزار رساندن
لاحق:	آینده - ثمره و میوه بعدی - ملحق شونده

توضیحات:

حال اگر به دیده بصیرت نگاه کنیم مشاهده خواهیم نمود که دین هم مانند طبیعت همان خواص و حقایق ضروریه بین اشیاء است و اگر غیر از این باشد آن وقت است که متوجه می شویم که آن دین حقیقی نیست. زیرا هیئت اجتماع یا عالم وجود هم مانند شخص

انسان است که از عناصر مختلف تشکیل گردیده و این عناصر از نظر خواص و شکل ظاهری و فیزیکی کاملاً مختلف و گاهی بر ضد یکدیگرند ولی کاملاً با هم همکاری و مساعدت می نمایند تا انسان بتواند به عنوان یک موجود سالم زندگی کند اگر هر یک از این عنصرهای مختلفه متضاده در بدن انسان کم و یا زیاد شود انسان مریض می شود و فقط یک پزشک دانا و متخصص به علوم و دانش پزشکی است که می تواند با معاینه دقیق مریض و نوشتن نسخه لازم و داروی مناسب سلامت او را باز گرداند. یعنی این بیماری مانند یک عَرَض است و این عاملی که بر بدن عارض شده و چیره گشته باید به وسیله دکتر حاذق و داروی مناسب رفع شود تا انسان از وجود این بیماری که بدان مبتلا شده بود نجات یابد. به همین ترتیب هیئت اجتماعی هم دارای یک روابط ضروریه ایست که از حقیقت اشیاء بوجود آمده است و این حقایق اشیاء با این که با هم متفاوت هستند اما با هم در ارتباط هستند و هیچ کدام بدون دیگری نمی تواند دوام بیاورد این روابط و ضوابط به نام دین یا شریعت خوانده می شود و البته برای حفظ این نظام هم یک قوانین و دستوراتی لازم است که بتواند منظم و مرتب بکار خود ادامه دهد و اگر در این نظم و ترتیب مشکلی ایجاد شد به وسیله طبیعی دانا و توانا رفع شود. بنابراین هیکل اجتماع نیز نیاز به یک دکتر دانا و توانا دارد تا مرضهائی را که در طی سالهای مختلف به آن مبتلا شده رفع نماید و یا اگر به واسطه بلوغ جامعه نیازهای او تغییر یافته

و احتیاج به درمان جدیدی دارد داروی لازم را بنویسد. او باید بتواند نسخه ای را تجویز کند که هیکل اجتماع مجدداً سلامت خود را باز یابد و چون آفریننده این جهان خداوند متعال است پس اوست که می تواند درد را تشخیص دهد و درمان لازم را عنایت فرماید و هیچ کس جز او هر قدر هم که عالم و با تجربه و دانا باشد قادر به انجام آن نخواهد بود. پس معلوم شد که خداوند است که احکام و شریعتی را مطابق با زمان برای حفظ و سلامت هیئت اجتماع به وسیله پیامبران خود که همان طبیبان حاذق زمان هستند مقدر و مقرر می نماید زیرا به حقیقت کلیه اشیاء و موجودات واقف و آگاه است و چون به حقیقت روابط بین آنها آگاهی دارد لذا تجویز داروی سلامت اجتماع فقط به وسیله او امکان پذیر است. به همین جهت است که می بینیم قوانین عالم بشری هر قدر هم که کامل و نتیجه زحمات و تجربیات هزاران دانشمند در سراسر عالم در کل دوران باشد فقط در امور مادی و جسمانی مفید و کارساز است. اما در امور روحانی و معنوی ناقص و نیازمند احکام جدید به وسیله انبیای جدید الهی است و الا نمی تواند اتحاد و اتفاق بین ملتها و دولتها را بوجود آورد. البته دانشمندان جدید هم همیشه در تلاش هستند که با آزمایشهای پیشرفته و یا با کم و زیاد کردن و تعدیل نمودن بعضی از قوانین و یا حتی گاهی حذف قوانین قبل و آوردن قاعده های جدید بتوانند به این مهم در روابط بین بشر دست یابند اما تجربه نشان داده که این قوانین به تنهایی کافی نیست و

نمی تواند دردهای روحانی و معنوی جامعه را مرهم نهند و یا
معالجه نمایند.

باری بر سر مطلب رویم. شریعت بمثابه روح حیاتست و حکومت بمنزله قوهء نجات. شریعت مهر تابانست و حکومت ابر نیسان. و این دو کوکب تابان چون فرقدان از افق امکان بر اهل جهان پرتو افکند یکی جهان جان را روشن کند و دیگری عرصه کیهان را گلشن. یکی محیط وجدان را دُرفشان نماید و دیگری بسیط خاکدان را جنتِ رضوان. این توده خاک رشک افلاک گردد و این ظلمتکده تاریک غبطه عالم انوار ابر رحمت برخیزد و رشحه موهبت ریزد و نفعه عنایت مشک و عنبر بیزد. نسیم سحر وزد و شمیم جان پرور رسد. روی زمین آیین بهشت برین گیرد و موسم بهار دلنشین آید. ربیع الهی باغ کیهان را طراوت بدیع بخشد و آفتاب عزت قدیمه آفاق امکان را روشنی جدید مبذول دارد. تراب اغبر عبیر و عنبر شود و گلخن ظلمانی گلبن رحمانی و گلشن نورانی گردد. مقصود این است که این دو آیت کبری چون شهد و شیر و دو پیکر اثری مُعین و ظهیر یکدیگرند پس اهانت با یکی خیانت با دیگریست و تهاون در اطاعت این طغیان در معصیت با آنست. شریعت الهیه را که حیات وجود و نور شهود و مطابق مقصود است، قوه نافذ باید و وسایط قاطعه شاید و حامی مبین لازم و مروج متین واجب و شبهه نیست که مصدر این قوه عظیمه بنیه حکومت و بارقه سلطنت است و چون این قوی و قاهر گردد آن ظاهر و باهر شود و هر چند این فائق و ساطع گردد آن شائع و لامع شود. پس حکومت عادله

حکومت مشروعه است و سلطنت منتظمه رحمت شامله دیهیم
 جهانبانی محفوف به تأیید یزدانی است و افسر شهریاری مزین به
 گوهر موهبت رحمانی. در کتاب مبین به نصّ صریح می فرماید:
 "قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ
 تَشَاءُ" پس معلوم و مشهود شد که این عطیّه موهبت الهیّه و منحه
 ربّانیّه است. و همچنین در حدیث صحیح به صریح می فرماید:
 "السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ". با وجود این نصوص که چون بنیان
 مرصوص است دیگر کلمه غاصب ناصب چه زعم واضح البطلانست
 و چه تصوّر بی دلیل و برهان. ملاحظه فرمائید که در آیه مبارکه و
 حدیث صریح بیان مطلق است نه مقید و ذکر عموم است نه خصوص
 محتوم.

معنی لغات:

فرقدان: دو ستاره نزدیک به قطب شمال که به آنها
 دو برادران هم می گویند. در اینجا منظور حکومت
 و شریعت است
 بسیط: ساده - گشاده
 افلاک: مدار ستارگان - تمام کهکشانشا و فضای بین آنها
 بلند و رفیع
 غبطه: آرزوی داشتن سعادت دیگری را بدون حسد
 داشتن - خوشحالی و مسرت از پیشرفت دیگران

تراوش آب - نم - چکه - قطره	رشحه:
بهار - فصل بهار	ربیع:
خاک	تراب:
خاک آلود - زمین - خاکی	اغبر:
گیاه خوشبو -	عبیر:
ماده ای خوشبو که از شکم نوعی نهنگ بیرون می آید و در عطرسازی استفاده می شود	عنبر:
لجن زار - بر ضد گلشن	گلخن:
جوّ پیرامون آتمسفر و هوای زمین - فضای بالای هوای زمین	اثیر:
کمک کننده - یاری رسان - نصرت دهنده	معین:
پشتیبان - یار و مددکار	ظہیر:
خوار کردن - ذلیل نمودن - تحقیر	اهانت:
سبک و خفیف شمردن - سستی و سهل انگاری	تہاون:
قوه نفوذ کننده - مؤثر - حکم و فرمان	قوه نافذہ:
برنده - قطع کننده - محکم و قانع کننده	قاطعہ:
پشتیبان - حمایت کننده	حامی:
ترویج دهنده - رواج دهنده	مروج:
نورانی - روشن - برق زننده	بارقہ:
خوب و ممتاز - مسلط - بالا و فوق	فائق:
در بر گرفته - همه را فرا رسیده - فرا گرفته	شاملہ:

دیهم:	تاج
محفوف:	احاطه شده - پیچیده شده - محاط
قل اللهم...:	بگو بار خدایا ای متصرف پادشاهی. میدهی پادشاهی را بهر کس که بخواهی و می گیری پادشاهی را از هر کس که بخواهی. سوره آل عمران (۳) - آیه ۲۶
عطیه:	آنچه که بخشیده شود - عطا - بخشش
منحه:	بخشش - کمک یا جایزه مالی
السلطان...:	پادشاه سایه خدا بر روی زمین است - از احادیث نقل از کتاب بیهقی - اینترنت
مرصوص:	محکم - استوار - با بندهای سربی محکم و بسته شده
غاصب	غصب کننده - کسی که مال دیگری را به زور بگیرد
ناصر:	نصب کننده - کسی که بجای دیگری به زور می نشیند - پررنج و زحمت
زعم:	گمان - خیال
واضح...:	باطل بودن آن واضح است - بیهوده بودنش روشن و واضح است
مقید:	در قید و بند - بسته شده - پایبند
محتوم:	حتم شده - واجب شده - لازم شده

توضیحات:

دوباره به مطلب باز گشته و می فرمایند: دین و حکومت در جامعه بشری مانند روح و جسم هستند همانطور که جسم و روح بدون یکدیگر نمایش و وجودی نخواهند داشت، دین و حکومت هم مانند دو ستاره فرقدان که دو برادران هم گفته می شوند از یکدیگر جداشدنی نیستند. بنابراین هر دو با هم می توانند دنیا را تبدیل به بهشت برین نمایند. یعنی دین یا شریعت بر وجدان انسانها فرمان می دهد و حکومت بر روابط بین مردم نظارت و دخالت می کند. علماء به تربیت اخلاق و امور وجدانی انسانها می پردازند و حکام به تأمین امنیت و آسایش مردمان. برای مثال به خورشید و ابر نگاه کنیم. خورشید و ابر دو آیت پروردگارند و کارشان متفاوت است. یعنی ابر تبدیل به باران می شود و زمین را آبیاری می کند و سبب رشد و شکوفائی گیاهان می شود و گلستان را سرسبز و خرم می نماید آنگاه خورشید با نور و حرارت خود سبب روشنائی و جلوه گلستان می گردد. باغ هر چقدر زیبا و پر گل و سبزه باشد در تاریکی نه تنها رشد و ترقی نمی کند بلکه دیده هم نمی شود و بزودی خشک و پژمرده و نابود خواهد شد. پس حکومت و قوانین مدنی مانند ابر است که چون بیارد و قوانین منصفانه و عادلانه در بین مردم حاکم شود البته مردم از لحاظ تربیت مادی و انسانی پیشرفت و ترقی خواهند نمود و زمانی که خورشید الهی یعنی دین هم نور و حرارتش را به سوی این مردم بتاباند ارواح را زنده

می کند یعنی وجدانها و قلبها روشن و نورانی خواهند شد آنوقت است که انسان در پرتو حکومت عادل و وجدان آگاه آرامش خواهد یافت. اگر این دو آیت الهی مانند شیر و شکر با هم آمیختند و یار و همکار و پشتیبان هم بودند، البته جامعه تبدیل به بهشت برین خواهد شد. اما اگر جامعه در اطاعت از قانون یا شریعت سستی و کاهلی نماید و یا یکی را اجرا نموده و از دیگری غافل بماند، آنوقت است که مطمئناً آن جامعه رو به فنا و نابودی خواهد رفت. زیرا جسم بدون روح مرده است و روح بدون جسم دیده نمی شود. پس قوانین بشری و احکام دینی هم مثل هیكل انسان رشد و ترقی می نماید و لازم است که نسبت به زمان تغییر یابد. یعنی همانطور که قوانین امروز با هزار سال قبل متفاوت است البته احکام و قوانین دینی نیز باید متناسب با زمان تغییر نماید. لذا این احکام بوسیله خداوند برای مردم فرستاده می شود اما برای اجرای این احکام نیاز به قوه روحانی و قدرتمندی است که حامی و پشتیبانی از احکام دین نماید و در ترویج آن بکوشد و این قوه روحانی به وسیله علمای دانا و توانا و آگاه میسر خواهد بود. قوانین مملکت نیز نیاز به قوه مجریه دارد که به وسیله حکومت و دولت اجراء شود و این دو قوه لازم و ملزوم یکدیگرند. اگر این دو قوه در کنار هم و قوی و پشتیبان یکدیگر باشند البته هم زندگی مادی و هم حیات روحانی ملت تأمین می شود و آرامش و آسایش برای عموم حاصل می گردد. و هرکس در مقام و موقعیت خود می تواند به خدمت خلق مشغول

شود. پس حکومت عادلانه همان حکومت مشروع است. یعنی حکومتی که طبق قوانین دین و شرع عمل نماید و بزرگانیش دارای وجدان پاک و خالص و با انصاف و عادل باشند. چنانکه در قرآن کریم می فرماید "بگو خداوند مالک دنیاست و سلطنت را به هرکس که بخواهد می دهد و از هرکس که خواست می گیرد". پس سلطنت و حکومت یک موهبت خدادادی است که به سلاطین عطا شده و مسئولیت نگهداری و مراقبت از ملک و ملت به عهده آنان است. سلطان به کمک اعضاء حکومت به عنوان نماینده خداوند کشور را اداره می کند و قوانین شرعی و عرفی را به اجرا در می آورد. چنانچه در حدیث قدسی از حضرت رسول اکرم (ص) نقل شده که: سلطان سایه خدا بر روی زمین است. پس وظیفه حکومت و دولت علاوه بر مراقبت از ملت، محافظت از احکام دین نیز هست. زیرا وقتی شرایط کار و آسایش فکری از لحاظ مایحتاج زندگی فراهم بود، مردم کمتر گرفتار خطا و گناه می شوند. پس دولت باید عادلانه و منصفانه به مردم خدمت کند و ایجاد کار و رفاه نماید و علماء به نصیحت و دلالت مردم بپردازند تا با اتحاد و اتفاق این دو قوه، مملکت آباد و ملت راحت و خدمتگزار باشد. و وقتی وظائف هر یک مشخص و معلوم شده، دیگر سخن از این که سلاطین غاصب حکومت هستند و یا بنام دین و خلیفه امام در حکومت دخالت کردن و امثال آن چه مفهومی دارد؟. باطل بودن این گونه سخنان کاملاً واضح و آشکار است و این گونه تصورات کاملاً بیهوده است زیرا

نه دلیل و مدرکی برای آن موجود است و نه می توان سخنی را که به این صراحت در کتاب الهی نوشته شده نفی نمود. خاطر نشان می سازد که علماء اسلام معتقدند که در غیاب حضرت صاحب الزمان، آنان باید حکومت را اداره کنند زیرا حق خلافت و نبوت با انبیای الهی است و در غیبت آنان با یک مجتهد دانشمند. در حالی که در قرآن چنین مطلبی ذکر نشده است. به همین جهت می گویند سلاطین باید با اجازه ولی فقیه حکومت کنند یا اصلاً حکومت به وسیله خلیفه یا ولی فقیه اداره شود.

اَمَّا شَأْنُ ائِمَّةِ هَدْيٍ وَ مَقَامِ مَقْرَبِينَ دَرِگَاهِ كَبْرِيَا عَزَّتْ وَ حَشْمَتِ رُوحَانِيَّةِ اسْتِ وَ حَقُوقِشَانِ وَايَاتِ حَضْرَتِ رَحْمَانِيَّةِ. اَكْلِيلِ جَلِيلِشَانِ غَبَارِ سَبِيلِ رَحْمَانِ اسْتِ وَ تَاجِ وَهَاجِشَانِ اَنْوَارِ مَوْهَبَتِ حَضْرَتِ يَزْدَانِ. سَرِيرِ مَعْدَلَتِ مَصِيرِشَانِ تَخْتِگَاهِ قَلُوبِ اسْتِ وَ دِيهِيمِ رَفِيعِ وَ عَظِيمِشَانِ مَقْعَدِ صَدَقِ عَالَمِ مَلِكُوتِ. جِهَانِبَانِ جِهَانِ جَانِ وَ دَلْنَدِ نَهْ آبِ وَ گَلِ. وَ مَالِكِ الْمَلِكِ فِضَايِ لَا مَكَانَنْدِ نَهْ تَنْگَنَايِ عَرِصَهْ اِمَكَانِ. وَ اَيْنِ مَقَامِ جَلِيلِ وَ عَزَّتِ قَدِيمِ رَا غَاصِبِي نَهْ وَ سَالِبِي نَيْسْتِ. اَمَّا دَرِ عَالَمِ نَاسُوتِ سَرِيرِشَانِ حَصِيرِ اسْتِ وَ صَدْرِ جَلَالِشَانِ صَفِّ نَعَالِ. اَوْجِ عَزَّتِشَانِ حَضِيضِ عِبُودِيَّتِ اسْتِ وَ اَيْوَانِ سُلْطَنْتِشَانِ گُوشَهْ عَزْلَتِ. قِصُورِ مَعْمُورِ رَا قَبُورِ مَطْمُورِ شَنَاسَنْدِ وَ حَشْمَتِ آفَاقِ رَا مَشَقَّتِ لَا تَطَاقِ. ثَرُوتِ وَ گَنْجِ رَا زَحْمَتِ وَ رَنْجِ دَانَنْدِ وَ حَشْمَتِ بِي پَايَانِ رَا مَشَقَّتِ جَانِ وَ وَجْدَانِ. چُونِ طَيُورِ شَكُورِ دَرِ اَيْنِ دَارِ غُرُورِ بَدَانَهْ چَنْدِ قِنَاعَتِ نَمَايَنْدِ وَ دَرِ حَدِيْقَهْ تَوْحِيدِ بَرِ شَاخَسَارِ تَجْرِيدِ بَهْ نَطْقِ بَلِيغِ فَصِيحِ بَهْ مَحَامَدِ وَ نَعُوتِ حَيِّ قَدِيمِ پَرْدَا زَنْدِ. بَارِي مَقْصُودِ اَيْنِ بُوْدِ كِهْ بَهْ صَرِيحِ آيَتِ وَ صَحِيحِ رَوَايَتِ سُلْطَنْتِ مَوْهَبَتِ رَبِّ عَزَّتِ اسْتِ وَ حُكُومَتِ رَحْمَتِ حَضْرَتِ رُبُوبِيَّتِ. نَهَايَتِ مَرَاتَبِ اَيْنِ اسْتِ كِهْ شَهْرِيَارَانِ كَامَلِ وَ پَادِشَاهَانِ عَادِلِ بَهْ شُكْرَانَهْ اَيْنِ الطَّافِ الْهِيَّةِ وَ عَوَاطِفِ جَلِيلَهْ رَحْمَانِيَّةِ، بَايَدِ عَدَلِ مَجْسَمِ بَاشَنْدِ وَ عَقْلِ مَشْخَصِّ. فَضْلِ مَجْرَدِّ بَاشَنْدِ وَ لُطْفِ مَصُورِّ. اَفْتَابِ عِنَايَتِ بَاشَنْدِ وَ سَحَابِ رَحْمَتِ. رَايَتِ يَزْدَانِ بَاشَنْدِ وَ آيَتِ رَحْمَانِ. حُكُومَتِ رَعِيَّتِ پَرُورِ وَاجِبِ

الاطاعت است و طاعتش موجب قربت عدل الهی. مقتضی رعایت حقوق متبادله است و آیین ربّانی آمر به صیانت شئون متعادلّه. رعیت از راعی حقّ صیانت و رعایت دارد و مسوس از سائس چشم حمایت و عنایت. مملوک در صون حمایت ملوک است و اهالی در پناه حراست پادشاه معدلت سلوک. "کلّ راع مسؤول عن رعیتة". حکومت رعیت را حصن حصین باشد و کھف امین. سلطنت ملاذ منیع باشد و ملجأ رفیع. حقوق رعایا و برایا را به جمیع قوی محفوظ و مصون فرماید و عزّت و سعادت تبعه و زیردستان را ملحوظ و منظور دارد. چه که رعیت ودیعه الهیّه است و فقرا امانت حضرت احدیّت.

معنی لغات:

اکلیل:	تاج - سربند
سبیل:	راه - طریق - حجت و دلیل
وهاج:	درخشنده و تابان
مصیر:	آخر کار - آخر امر
مقعد:	محل نشستن - محل - مقام - جایگاه
سالب:	سلب کننده - رباینده
ناسوت:	جهان انسانی - طبیعت بشری - عالم امکان
	عالم اجسام - عالم شهود
حصیر:	فرش کنفی یا گیاهی - فرش که با بوریا بافته

شده -

کفش کن - محلی که کفشهای واردین به اطاق گذاشته می شود - پائین مجلس	صف نعال:
پستی	حضيض:
آباد - ساخته شده - بنا شده - مسکونی	معمور:
ویران - پنهان در زیر خاک	مطمور:
غیر قابل طاقت	لا تطاق:
محل غرور و تکبر - محل افتخار به شئون دنیائی	دار غرور:
باغ - بستان	حدیقه:
تنهائی - انقطاع - برکناری از صفات ممکنات	تجريد:
فصیح - رسا	بليغ:
بیان روشن و رسا	فصیح:
خصائل نیکو - صفات تحسین برانگیز	محامد:
اوصاف - صفات تحسین شده	نعوت:
احساسات درونی - محبت ها	عواطف:
نقاش - صورتگر - شکل دهنده و صورت بخشنده	مصور:
تقاضا کننده - مستلزم - مستدعی - مستوجب	مقتضى:
رد و بدل کننده	متبادله:
فرمان دهنده - حکم کننده	آمر:
حفظ کننده - حمایت کننده	صیانت:
سرپرست و راهنمای قوم - چوپان	راعی:

مسوس:	اداره شونده - مردمی که زیر دست یک شخص
	کاردان قرار می گیرند
سائس:	اداره کننده امور مردم - کاردان - مدبر
مملوک:	بنده - عبد - تحت مالکیت
کل راع..:	هر سرپرستی مسئول رعیت و زیر دست خود است
	حدیث قدسی - بحار الانوار - ج ۷۲ - ص ۳۸
کھف:	پناهگاه - ملجأ و پناه - غار بزرگ
ملاذ منیع:	پناهگاه بلند
ملجاء:	محل پناه بردن
برایا:	مردمان - خلق - ناس
مصون:	حفظ کرده شده - محفوظ
ملحوظ :	مورد توجه - ملاحظه شده - مورد مراقبت
ودیعه:	امانت

توضیحات:

مطابق با حدیث ذکر شده در قبل، سلاطین سایه خداوند بر روی زمین هستند. و ائمه اطهار(ع) هم دارای مقام هدایت و عزت و جلال روحانی در بین مردم. حقوق آنان ولایت حضرت پروردگار و تکیه گاهشان قلوب مؤمنان است. تاج آنان انوار بخشش خداوندی است و بر تختهای صداقت در عالم ملکوت نشسته اند. حکومت آنان بر جان جهانیان است نه بر آب و خاک. آنان سلاطین دل هستند

نه گل. و این مقامی است که کسی نمی تواند از آنان سلب نماید و یا غضب کند. زندگیشان در دنیا ساده و بدون تکبر و خالی از هر گونه شئون مادی است. در حقیقت بر روی حصیر و در پائین ترین مکانهای مجلس با نشستن بر بالاترین کرسی های آن بی تفاوت است. اوج عزتشان خدمت و بندگی است و گوشه نشینی برای آنان مانند کاخ سلطنتی است و قصر و کاخ بنظر آنان مانند یک قبرستان متروک است. حشمت و جلال دنیا در نظرشان مانند عذاب روح و روان است زیرا همگی فانی و ناپایدار است. بدون کبر و غرور و در نهایت سادگی مانند پرندگان زیبا که بر شاخه های درختان زندگی می کنند، در نهایت قناعت در این دنیا بسر می برند و معلومات و دانش خود را در نهایت فصاحت و روشنی در اختیار همگان قرار می دهند و کوچکترین توقعی هم از کسی ندارند. در تمام ایام بذکر و ستایش حق مشغولند و کمی و کاستی روزگار در آنان بی تأثیر است. پس علماء هم اگر خلیفه انبیاء و اولیاء هستند باید به همین مقام و شأن در میان مردم ظاهر شوند و به حکومت بر جان و دل امت افتخار نمایند و با دولت صمیمانه رفتار نمایند تا به کمک یکدیگر بتوانند روان و وجدان انسانها را بیدار و هشیار نگهدارند. اما سلطنت ظاهره طبق روایت صحیح و آیه قرآن کریم یک موهبت از جانب خداوند است که به پادشاهان عطا شده است. پس به شکرانه این نعمت، سلاطین و حکام هم باید عدل مجسم باشند و با عقل کامل و هوشیاری تمام بر مردم حکومت کنند. هر دو

باید مثل ابر رحمت و آفتاب عنایت برای ملت باشند. در این صورت ملت هم باید از حکومت اطاعت نماید. در حقیقت این موضوع یک حقوق دو طرفه است. یعنی وقتی سلطان، عادل و خدمتگزار ملت بود البته اطاعت رعیت هم از چنین سلطانی واجب است. دولت و حکومت وظیفه صیانت و نگهداری و رعایت عدل و انصاف و رعیت پروری دارد و وظیفه ملت نیز اطاعت و فرمانبرداری از قانون و حکومت است. مردم در پناه یک سلطان عادل و رعیت پرور قرار می گیرند و حکومت در مقابل از جان و مال و ناموس رعیت مراقبت و نگهداری می نماید. برای همین است که در یکی از احادیث نقل شده که هر حاکمی مسئول در مقابل رعیت است. رعیت یا ملت مانند یک قلعه محکم و پا برجا برای سلاطین و حکام بشمار می رود و دولت یا حکومت هم مانند یک پناهگاه برای ملت و رعیت. چنانچه در حدیث از قول پیامبر اکرم (ص) آمده است که هر سرپرستی مسئول زیر دست خودش است. یعنی سلاطین مسئول هستند که رعایت عدالت و انصاف را در حق ملت و رعیت خود بنمایند. پس باید حقوق رعیت کاملاً رعایت شود و سلاطین عزت و سعادت زیردستان و تبعه خود را بخواهند زیرا همانطور که سلطنت یک بخشش الهی است، رعایا و فقراء هم یک ودیعه و امانت خدائی هستند که به دست سلطان سپرده شده اند و باید به خوبی از آنان مراقبت نمایند.

به همچنین بر رعیت اطاعت و صداقت مفروض و قیام بر لوازم عبودیت و خلوص خدمت محتوم و حسن نیت و شکرانیت ملزوم. تا با کمال ممنونیت تقدیم مالیات نمایند و به نهایت رضایت حمل تکالیف سالیان. و در تزیید علو شأن پادشاهان کوشند و در تأیید قوت حکومت و تزیید عزت سریر سلطنت بذل مال و جان نمایند. چه که فایده این معامله و ثمره این مطاوعه عائد بر عموم رعیت گردد و در حصول حظّ عظیم و وصول به مقام کریم کلّ شریک و سهم شوند. حقوق متبادل است و شئون متعادل و کلّ در صون حمایت پروردگار عادل. دولت و حکومت، در مثل مانند رأس و دماغست و اهالی و رعیت بمتابه اعضاء و جوارح و ارکان و اجزاء. رأس و دماغ که مرکز حواسّ و قواست و مدبّر تمام جسم و اعضاء چون قوت غالبه یابد و نفوذ کامله، علم حمایت افرازد و به وسائط صیانت پردازد. تدبیر حوائج ضروریّه کند و تمهید نواتج و نتایج مستحسنه. و جمیع توابع و جوارح در مهد آسایش و نهایت آرامش به کمال آرایش بیاسایند. و اگر در نفوذش فتوری حاصل شود و قوتش قصوری، ملک بدن ویران گردد و کشور تن بی امن و امان و هزارگونه آفت مستولی شود و سعادت و آسایش جمیع اجزا مختل گردد. به همچنین چون قوای حکومت نافذ باشد و فرمانش غالب مملکت آرایش یابد و رعیت آسایش. و اگر قوتش متحلّل گردد، بنیان سعادت و راحت رعیت متزلزل و منهدم شود. چه که حافظ و حارس و رابط و ضابط و رادع و مانع لازم حکومت است و چون

حکومت شبان رعیت بود و رعیت به وظائف تابعیت قیام نماید روابط التیام محکم گردد و وسائط ارتباط مستحکم. قوت یک مملکت و قدرت تمام رعیت در یک نقطه شخص شاخصی تقرّر و تجمع نماید و شبهه ای نیست که در نهایت نفوذ تحقق یابد چون شعاع آفتاب که در سطح زجاجی مقعر مدور افتد. حرارت به تمامها در نقطه وسطای بلور و زجاج اجتماع کند و چنان نافذ و مؤثر و محرق گردد که هر جسم سخت عاصی متقابل به این نقطه بگدازد و لو تحمل در آتش تواند.

ملاحظه نمائید هر حکومت باهره و سلطنت قاهره رعیتش در کمال عزت و سعادتست و تبعه و زیردستانش در هر کشوری بزرگوار و محترم، در نهایت رعایت و در جمیع مراتب به سرعت تمام در ترقیند و در معرفت و ثروت و تجارت و صنعت در علو پیاپی. و این مشهود و مسلم در نزد هر عاقل و داناست بی شبهه و ریب.

معنی لغات:

مفروض:	فرض شده - واجب شده
محتوم:	حتمی شده - واجب گردیده
ملزوم:	لازم شده - حاصل شده و نتیجه
تزیید:	زیاد شده - افزوده شده
علو:	بالا - بلند - رفیعترین
بذل:	بخشیدن - نثار نمودن - عطا کردن

مطاوعه:	موافقت - قبول کردن - اطاعت کردن
عائد:	بازگشت کننده - ملاقات کننده بیمار
حظ:	بهره - نصیب - لذت بردن
وصول:	به مقصود رسیدن
متبادل:	رد و بدل کردن
متعادل:	متساوی کردن
رأس:	سر - بالاترین قسمت
دماغ:	مغز سر - سر
مدبر:	تدبیر کننده - عاقبت اندیش
حوائج:	نیازها - احتیاج ها
تمهید:	صاف نمودن راه - آسان کردن کار - گستردن
نواتج:	حاصلها - نتیجه ها
مستحسنه:	نیکو شمرده شده
توابع:	اطراف
جوارح:	اعضاء
مهد:	گهواره
فتور:	سستی - ضعف
قصور:	کوتاهی - ناقص ماندن
مستولی:	غلبه کردن - چیره شدن
مختل:	آشفته و پریشان - خراب و تباه
متحلل:	به تحلیل رفتن - سست شدن

متزلزل:	لرزان - بی ثبات
منهدم:	خراب - ویران
حارس:	حافظ - حامی - نگهبان
ضابط:	نگاهدارنده - حفظ کننده - در فارسی، قاعده قانون
رادع:	بازدارنده - مانع
التیام:	بهبود یافتن
شاخص:	برجسته و ممتاز
تقرر:	ثبات و قرار
تجمع:	جمع شدن - گردآمدن
تحقق:	واقعیت پیدا کردن - حقیقت یافتن
مقعر:	عمیق - گود - فرورفته
مدور:	بگردش افتادن
محرق:	سوزاننده
عاصی:	نافرمان - سرکش
متقابل:	روبروی هم - مقابل یکدیگر
بی شبهه:	بی مثل - بی گمان
ریب:	شک و تردید - ظن و گمان

توضیحات:

به همین ترتیب ملت هم باید با صداقت و حسن نیت و خلوص تمام به اطاعت و خدمت دولت بپردازد و همیشه ممنون و سپاسگزار چنین دولتی باشد. مالیات خود را بموقع و درست تقدیم دولت نماید و با نهایت رضایت تکالیف قانونی خود را نسبت به دولت ادا کند. در احترام و بالا بردن شأن و مقام سلطان و بزرگان مملکت تلاش و کوشش نماید و برای پیشرفت قوت و قدرت حکومت از جان و مال دریغ ننماید، زیرا که فایده این اعمال و ثمره این اطاعت و فرمانبرداری نصیب عموم ملت خواهد شد. این مالیات برای سعادت و خوشبختی ملت و کشور به مصرف می رسد که همه در آن شریک و سهیم هستند. پس وقتی حکومت عادل و حقوق دولت و ملت دوطرفه و متوازن باشد خداوند هم همه را در حفظ و حمایت خود قرار می دهد. در مثال دیگری می فرمایند که حکومت مانند مغز در سر است و ملت مانند اعضاء و جوارح بدن. مغز مرکز حواس و قوای عقلیه و فرمانده کل است که بر تمام اعضاء و جوارح بدن حکم می کند و دستور می دهد. اگر اعضاء بدن از دستورات مغز اطاعت نمایند تمام احتیاجات بدن بموقع و منظم رفع می شود و آسایش و آرامش را برای انسان به ارمغان می آورد اما اگر از نفوذ و قدرت عقل و مغز کاسته شود. اعضاء بدن از کجا دستور بگیرند؟ ناچار تعادل قوای بدن بهم ریخته می شود و امنیت خود را از دست می دهد و کم کم انواع و اقسام امراض بر بدن چیره می شود و

بالاخره ضعیف و ناتوان شده از بین می رود. همینطور اگر سلطان قادر و توانا باشد و دستورات و قوانین کشور هم به وسیله ملت بخوبی اجراء شود، کشور در امن و آسایش خواهد بود و اگر قوت و قدرت سلطان کم شده یا به تحلیل رود و ملت هم از فرمان دولت سرپیچی نماید، البته بنیان سعادت و رفاه رعیت نیز متزلزل و پریشان خواهد شد و کشور نابود و محل تاخت و تاز بیگانگان خواهد گردید و دیگر امنیت و آسایش برای احدی مقدور نخواهد بود. زیرا نگهدارنده و حفظ کننده و ربط دهنده و ممانعت کننده در امور هر کشوری حکومت آن کشور است. اگر حکومت مانند چوپان دانا باشد و رعیت را بخوبی اداره و محافظت نماید این ارتباط متقابل انجام خواهد شد و ارتباط دولت و ملت کاملاً محکم و استوار خواهد بود و اگر قدرت دولت و ملت با هم در اجرای قانون خلاصه شود مانند انعکاس نور در شیشه مقعر است که نافذ و مؤثر و سوزاننده است یعنی همانطور که نور و حرارت خورشید کاملاً در مرکز آن شیشه منعکس می شود همانطور هم تمام قدرت و عزت سلطنت و ملت در قانون ظاهر می گردد. بنابراین حکومت وقتی قادر و مقتدر و توانا است که ملت در نهایت عزت و آسایش و سعادت و با قانون زندگی می کند. هر حکومتی که رعایای او بزرگوار و محترم و قانونمند باشند بسرعت مراحل ترقی و تعالی را طی می کند و در معرفت و ثروت و تجارت و صنعت بهترین و

بالاترین پیشرفت را خواهد داشت و این یک امر حقیقی و واقعی است که هر کس می تواند آن را بدون شبهه بپذیرد.

ای احبّای الهی، گوش هوش باز کنید و از فتنه جوئی احتراز و اگر بوی فساد از نفسی استشمام نمائید ولو به ظاهر شخص خطیری باشد و عالم بی نظیری، بدانید دجال رجاست و مخالف آیین ذوالجلال. دشمن یزدان است و هادم بنیان. ناقض عهد و پیمان است و مردود درگاه حضرت رحمان. شخص خبیر و بصیر چون سراج منیر است و سبب فلاح و صلاح. عالم کبیر و صغیر به موجب ایمان و پیمان در خیر عالمیان کوشد و در راحت جهانیان.

ای احبّای الهی، آیین رحمانی را دور جوانی است و امر بدیع را موسم ربیع. عصر جدید آغاز نشأه اولی است و این قرن، قرن برگزیده خداوند یکتا. آفاق امکان از شتون نیر اوج عرفان روشن و منور است و شرق و غرب عالم از نفحات قدس معنبر و معطر. چهره خلق جدید در نهایت صباحت و ملاححت است و هیكل امر بدیع در غایت قوّت و طراوت. گوش هوش را بر نصایح و وصایای الهی گشائید و در صدق نیّت با خلوص فطرت و طیب طینت و خیر دولت ید بیضائی بنمائید تا در انجمن عالم و مجمع امم مثبتوت و محقق گردد که شمع روشن عالم انسانی و گل گلشن جهان الهی هستند. گفتار ثمری ندارد و نهال آمال بری نیارد رفتار و کردار لازم. بالقوه جمیع اشیاء مستعدّ جمیع اشیاء. نهایت بعضی سهل الحصولند و بعضی صعب الوصول لکن چه فائده انسان بالفعل باید آیت رحمان باشد و رایت حضرت یزدان. وَالسَّلَامُ عَلَی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

معنی لغات:

دوری جستن - پرهیز کردن	احتراز:
طلب بوئیدن - بو کشیدن	استشمام:
بزرگ - مهم - شریف - والامقام	خطیر:
شخص پرفریب و مکار	دجال:
مردان	رجال:
صاحب جلال و بزرگی	ذوالجلال:
شکننده - خرابکار - مخالف - مفسد	ناقض:
رد شده - قبول نشده - بازگردانیده شده	مردود:
آگاه - باخبر - دانا - عالم	خبیر:
بینا - زیرک و با تأمل - دانا	بصیر:
روشن کننده - تابان	منیر:
رستگاری	فلاح:
شایسته بودن - مناسب بودن	صلاح:
رائحه - نسیم خوشبو	نشأه:
شایسته ترین - سزاوارترین - نخستین	اولی:
معطر و خوشبو	معنبر:
زیبا و لطیف - با نمک بودن	ملاحت:
زیبا و جمیل بودن	صباح:
نهایت - پایان - مقصد	غایت:
پاک و پاکیزه	طیب:

ید بیضائی: دست توانا - کاردانی و مهارت - دست سفید و روشن - کنایه از معجزه حضرت موسی
 مثبت: ثبت شده - پابرجا
 محقق: تصدیق شده - تحقیق گردیده - کلام متین و منظم
 سهل الوصول: آسان بدست آمده - آسان به مقصود رسیدن
 صعب الوصول: سخت بدست آمده - دشوار به مقصود رسیدن
 بالفعل: به عمل - به رفتار
 آیت: نشانه
 رایت: پرچم
 والسلام...: و درود بر کسانی که راه هدایت را پیروی کردند.
 سوره طه (۲۰) - آیه ۴۷

توضیحات:

در خاتمه این لوح مبارک یعنی رساله سیاسیة، احبای الهی را مورد خطاب قرار داده و می فرمایند که گوش و هوش خود را بکار بگیرید و از شرکت نمودن در فتنه و فساد یا همراه شدن با هر فتنه گری پرهیز نمائید و اگر از هر محلی یا از هرکسی ولو آنکه شخص مشهور و معتبر و یا عالم بی نظیری هم باشد بوی فتنه و فساد شنیدید، بلافاصله از آن محل خارج شوید و از آن شخص دوری جوئید زیرا این نوع افراد عالم نیستند بلکه جاهل و نادانند و مانند دجال و شیطان در مقابل خداوند متعال قرار گرفته اند. این

افراد دشمن خداوند و خراب کننده بنیاد بشری هستند. اینها عهد و پیمان خداوند را شکسته و از درگاه خدا رانده شده اند. شخص دانا و آگاه مانند چراغ روشن و نورانی است که سبب هدایت خلق می شود. انسان که عالم صغیر خوانده شده باید برای خیر عموم اهل عالم بکوشد و برای راحت و آسایش مردمان تلاش نماید. و سپس به دیانت جدید اشاره نموده و می فرماید امروز مانند بهار است زیرا ابتدا و شروع این آئین نازنین است. همانطور که بهار زمان گل و شکوفه در باغ و بوستان است، امروز هم در این بهار روحانی شما باید مانند شکوفه های این گلستان روحانی و معنوی باشید. قرن جدید و شروع فصل بزرگی در عالم وجود پدیدار شده و چهره دنیا را مانند چهره یک جوان، زیبا و شاداب و پر طراوت نموده است. هیکل امرالهی کاملاً جدید و نو و تازه شده و در نهایت زیبایی و قوت ظاهر گشته است. پس باید به پاس این همه نعمت خدادادی شما هم با هوش و زیرک و دانا باشید و نصایح الهی را با تمام وجود اجرا نمائید و با راستی و درستی و نیت خالص و طینت پاک در خیر و صلاح کشور معجزه آسا قیام نمائید تا در انجمن عالم واضح و روشن شود که شما مانند شمع انجمن روشن و درخشان و مانند گلهای زیبای بوستان الهی پر طراوت و لطافت هستید. فقط به گفتار بسنده ننمائید زیرا گفتار را کردار لازم است. با بکار بردن نام و نشانه های میوه، ثمری حاصل نمی شود بلکه باید نهالی کاشته شود تا گل و میوه ای حاصل گردد. پس رفتار و کردار پسندیده لازم

است. جمیع اشیاء بالقوه مستعد هستند اما رسیدن به بعضی از آنها سهل و آسان است و برخی سخت و دشوار. انسان با عمل و کارش نشان می دهد که آیت رحمان است و نشانه ای از عظمت حضرت پروردگار و الا اگر فقط بلفظ نامش انسان باشد ولی در عمل انسانیت نداشته باشد چه فایده و حاصلی خواهد داشت؟ پس انسان باید با انسانیت نشانه تعالیم حضرت یزدان باشد و با عمل نشان دهد که بنده پروردگار رحمان است. درود و سلام بر کسانی که امر الهی را پیروی می کنند.

خاتمه یا نتیجه

در پایان رساله بد نیست به دو موضوع اشاره شود. ۱- نمونه ای از نظریه جدید در مورد رساله مدنیه و رساله سیاسییه. ۲- نتیجه رفتار یک مؤمن بی عمل. باشد که بر دقتمان بیافزاید.

• شخصی بنام کورش برادری در اینترنت می نویسد: " در حین تَوَرِّق (ورق زدن) در آثار سیاسی دوران قاجار بطور دقیقتر در رسالات سیاسی دوران مشروطیت جای دو رساله خالی است هیچ اثری و نام و نشانی از این دو رساله نیست. گوئی قرار است که این دو رساله از دفتر تاریخ مشروطیت و تاریخ ما خط بخورد. اولین سؤال این است که چرا از این دو رساله نام برده نمی شود؟! پاسخ این است که این دو رساله به قلم عباس افندی است و این عباس افندی همان عبدالبهاء پسر بهاء الله است... جالب این است که در همان سه اثر نامبرده نیز در بسیاری از رسالات که نوشته شده است به بایبان و بهائیان حمله شده است و آنان را بانی مشروطه نامیده اند. شیخ فضل الله نوری برای نمونه در رساله حرمت مشروطه می نویسد: "عمده این بازی مشروطه از طایفه ضاله شده" نویسنده سپس اضافه می کند که: آدم به این فکر می افتد که پس پاسخ بایبان و بهائیان کجاست؟..." و بالاخره در پایان به هر دو رساله مدنیه و سیاسییه حضرت عبدالبهاء اشاره نموده و می نویسد: "رساله مدنیه در سال ۱۲۹۲ ه. ق. به رشته تحریر در آمده یعنی ۲۵ سال قبل از مشروطیت. او این رساله را در سن ۳۱ یا ۳۲

سالگی به درخواست پدر خود نوشته است. در این رساله عباس افندی حتی از ذکر نام خود پرهیز کرده است تا هم نشان دهد که اصل دغدغه وی توسعه ایران است و هم سبب نشود که نام وی مانع از آن گردد که دشمنان با صحنه سازی و هوچیگری از امکان یک بحث منطقی و فراگیر جلوگیری کنند. رساله سیاسیة نیز در سال ۱۳۱۰ ه. ق. برشته تحریر در آمده... و هر دو تاریخ مؤید آن است که بهائیان در گیرودار انقلاب مشروطه بودند و دغدغه شان تحول دینی و مدنیت جامعه ایران برای گذار به عصر جدید بود...^{۳۱)}

اگر در این نوشته دقت شود انسان می بیند که نویسنده چگونه منصفانه تاریخ نویسان دوره قاجار را بباد انتقاد گرفته و گفته است که چرا در آن زمان به این رساله ها اشاره نکردند و سکوت نمودند اما سخنان مخالف را با آب و تاب ذکر کردند؟ آیا این یک نوع خیانت به تاریخ و تاریخ نگاری نیست؟.

۲- می فرمایند: "حزب الله ابداً در امور سیاسیة مداخله نکنند به نص قاطع ممنوعند"^{۳۲)}. اما یکی از شاهزادگان قاجار این حکم را نادیده گرفت و همین امر می تواند سبب عبرت باشد که هرکجا نافرمانی شود، ضرر ابتدا به خود ما راجع خواهد شد. داستان از این قرار است که: "شاهزاده میرزا ابوالحسن خان قاجار به امر مبارک مؤمن شد و الواحی هم به افتخار او نازل گردیده بود. ولی در دوران سلطنت محمدعلی شاه قاجار با آن که نهی شدید در الواح مبارکه از

دخالت کردن در سیاست نازل گردیده بود اما شاهزاده شیخ رئیس نادیده گرفت و به این عمل مبادرت نمود اما بعد از شکست مشروطه خواهان، به دستور شاه عده ای کشته شدند و گروهی هم دستگیر و گرفتار حبس و غل و زنجیر و ایام بسیار سختی را در زندانهای مخوف دوران قاجاریه سپری کردند. از جمله همین جناب شاهزاده شیخ رئیس ابوالحسن میرزای قاجار است که با دخالت در سیاست گرفتار شد و به زندان و غل و زنجیر مبتلا گردید. عکسی هم از ایشان با غل و زنجیر بیادگار گرفته شده که به خاطر دخالت او در امور سیاسی است نه به خاطر ایمان به دیانت بهائی! بالاخره ایشان در زندان تصمیم گرفت که قطعه شعری برای شاه تنظیم نماید و برایش بفرستد به این امید که شاید از زندان رهائی یابد. لذا قطعه شعر زیبایی سرود و آن را برای محمدعلی شاه فرستاد که یک بیت آن شعر این است:

بردار تو از گردن من، سلسله از لطف

بر گردن، یک سلسله منت بنه ای شاه
چون از شاهزادگان بود، محمدعلی شاه او را از زندان طلب کرد.
شیخ رئیس را با غل و زنجیر نزد او آوردند در حالی که محمدعلی شاه به خوردن انجیر مشغول بود. شاه وقتی او را با آن وضع و حالت دید، با تأسف از حالش جو یا شد.

شیخ رئیس گفت: خوردن انجیر از شاه و کشیدن زنجیر از بنده درگاه. و در ادامه سخن به شاه گفت که من به تقصیر خودم معترفم.

زیرا بر خلاف امر مولای خود عمل کردم و در سیاست دخالت نمودم.

شاه گفت: چطور؟

شیخ رئیس چند فقره از الواح مبارکه را که در باره نهی از دخول در سیاست بود، تلاوت کرد.

شاه گفت: "تو را به همین الواح مبارکه بخشیدم" و او را از حبس رها ساخت. (۳۳)

این مطلب را با تعمق و تفکر باید خواند و بررسی نمود. چقدر دردناک است که انسان به زندان برود و در غل و زنجیر گرفتار شود اما نه به خاطر امر مبارک بلکه به خاطر اطاعت نکردن از آن. و باز باید فکر کرد که چطور یک شاه مستبد و غیر معتقد به او می گوید که ترا به خاطر همان الواح مبارکه می بخشم. یعنی نه به خاطر شعری که گفته ای و نه به خاطر اظهار ندامت و پشیمانی که نزد من نموده ای!! بلکه تو را به خاطر پشیمانی از اطاعت نکردن امر مولایت، می بخشم.

جالبر این که بدانیم که شاهزاده شیخ رئیس ابوالحسن میرزای قاجار که دارای طبع شعر و خطی زیبا بود، در دوران حیات خود در مشهد مقدس در قسمت صحن کهنه زمینی را خریداری نموده و برای خودش مقبره ای تدارک دیده بود. دیوارهای آن را با خط زیبا و اشعاری از خودش بصورت کتیبه نوشته و تزیین کرده بود تا بعد از وفات در آنجا استقرار یابد. اما بعد از وفاتش، تابوت جسد او را

به اسم این که بهائی بوده به مشهد راه ندادند و ناچار در جوار
حضرت شاه عبدالعظیم بخاک سپرده شد.

منابع و مأخذ

- ۱- حیات بهائی - صفحه ۱۵۵
 - ۲- مبانی سیاست - قسمت پاورقی صفحه ۳۳
 - ۳- همان صفحه ۱۷
 - ۴- سیاست و جامعه - برگرفته از اینترنت
 - ۵- مکاتیب جلد ۳ - صفحه ۱۵۸
 - ۶- همان - صفحه ۱۶۰
 - ۷- همان - صفحه ۴۳
 - ۸- محاضرات - جلد ۲ - صفحه ۷۸۶
 - ۹- مکاتیب جلد ۵ - صفحه ۱۷۳
 - ۱۰- سفینه عرفان - جلد ۶ - صفحه ۵۷
 - ۱۱- رساله مدنیه - صفحه ۷۴
 - ۱۲- سهم بزرگ در انقلاب مشروطه - برگرفته از اینترنت
 - ۱۳- لوح شیخ - صفحه ۶۵
 - ۱۴- انجیل مقدس - نامه پولس به رومیان - فصل ۱۳ - آیه ۴
- به بعد

- ۱۵- ابن اثیر - جلد یک - صفحه ۶۷ - برگرفته از اینترنت
- ۱۶- مکاتیب جلد ۵ - صفحه ۱۷۴
- ۱۷- تاریخ کامل ایران - جلد ۳ - صفحه ۱۰۸۱ - همچنین نگاه کنید به پی نوشت شماره ۲
- ۱۸- واقعه کرمان - نگاه کنید به پی نوشت شماره ۳
- ۱۹- معاهده گلستان - مکاتیب ۵ - صفحه ۱۷۴ - همچنین نگاه کنید به پی نوشت شماره ۴
- ۲۰- تاریخ کامل ایران - جلد ۳ - صفحه ۱۱۵۸ - همچنین نگاه کنید به پی نوشت شماره ۵
- ۲۱- مکاتیب جلد ۵ - صفحه ۱۷۶ - همچنین نگاه کنید به پی نوشت شماره ۶
- ۲۲- مکاتیب جلد ۵ - صفحه ۱۷۵
- ۲۳- دیدگاههای آخوند خراسانی - فصل اول - صفحه ۸ - برگرفته از اینترنت
- ۲۴- نگاه کنید به پی نوشت شماره ۷
- ۲۵- نگاه کنید به پی نوشت شماره ۸
- ۲۶- " " " " ۹
- ۲۷- " " " " ۱۰
- ۲۸- " " " " ۱۱
- ۲۹- " " " " ۱۲
- ۳۰- " " " " ۱۳

- ۳۱- برگرفته از اینترنت - نگاه کنید به سایت زیر
<http://sociologyiniran.ning.com/group/religion/forum/topics/2266184:Topic:245c:24501>
- ۳۲- حیات بهائی - صفحه ۱۵۴
- ۳۳- محاضرات - جلد ۲ - صفحه ۷۸۶

بی نوشت ها:

۱- لوح کنت کنز: اصل این حدیث در بحارالانوار جلد ۸۴ موجود است. اما این لوح بنا به درخواست جناب علی شوکت پاشا به وسیله حضرت عبدالبهاء تفسیر و تبیین گردیده که به کتاب مکاتیب جلد ۲ - صفحه ۴ می توان مراجعه نمود. همچنین در ادعیه محبوب قسمت کتاب عهدی نیز به آن اشاره شده است.

۲- اشرف افغان: سال ۱۱۲۴ ه. ق. محمود افغان با عده کمی از افغانها از راه سیستان به کرمان تاخت و پس از تسخیر کرمان از راه یزد و اصفهان در چهار فرسخی اصفهان بر سپاه ایران غلبه نمود و توپخانه ایشان را به غنیمت گرفت و بر جلفا و فرح آباد دست یافت. شاه سلطان حسین و سپاهیان در اصفهان حصارى شدند و بقدرى ترس و ضعف بر شاه و درباریان بی خرد راه یافته بود که جز تسلیم به قضا و قدر و اظهار به این که کوكب اقبال محمود رو به صعود است و زوال خاندان صفوی حتمی است و خدا خواسته است، چاره ای جز این ندید که روز جمعه ۱۲ محرم ۱۲۳۵ به فرح آباد نزد محمود افغان رفت و تاج و تخت سلطنت را به دست خود تسلیم او نمود. شاه سلطان حسین بدترین و بدنامترین پادشاه ایران است زیرا او از دعا

و سحر و جادو بیشتر از اراده و عزم مردان مجرب استفاده می کرد و مغلوب فکر زنان حرمسرا و خواجه سرایان دربار بود. خلاصه شده از: تاریخ کامل ایران - جلد ۳ - صفحه

۱۰۸۱

۳- واقعه کرمان: سرانجام با لشکرکشی آغامحمدخان به شیراز، با نوعی حيله جنگی لطفعلی خان شکست خورد و به کرمان گریخت. آغامحمدخان در سال ۱۲۰۶ هجری قمری در عمارت کلاه فرنگی شیراز به تخت نشست. طی دو سال بعد میان این دو رهبر نبردهای پراکنده ای رخ داد تا لطفعلی خان سرانجام در ۱۲۰۸ بر کرمان مسلط شد. این خیر آغامحمدخان را برانگیخت که کار وی را یکسره کند. لذا در تابستان همان سال وی با لشکری مجهز به کرمان حمله برد و با شکست لطفعلی خان کرمان را تسخیر کرد و به کشتار و قتل عام مردم آن دیار پرداخت. بسیاری از مردم را کور کرد و عده زیادی را به طرز فجیعی به قتل رساند. گفته اند او دستور داد تپه ای از چشمان مردم بسازند. عده ای، تعداد کورشده‌ها را ۲۰ هزار و بعضی دیگر ۷۰ هزار نفر ذکر کرده اند. او سربازانش را آزاد گذاشت که هر بلایی می خواهند بر سر مردم بیاورند. لطفعلی خان نیز که به بم گریخته بود توسط حاکم آنجا دستگیر و تسلیم آغامحمدخان شد. به دستور وی ابتدا

لطفعلی خان را کور کرده و سپس به طرز فجیعی به قتل رساندند. بدین سان سلسله زندیه به نقطه پایان خود رسید و سلسله دیگری از پادشاهی در ایران آغاز شد که قاجاریه نام داشت و در دوران آنان مردم ایران مصیبت‌های بیشمار دیگری را تحمل کردند تا به عصر بیداری مشروطه رسیدند. برگرفته از اینترنت

۴- معاهده گلستان: عهدنامه گلستان که دوره اول جنگ‌های ایران و روسیه را خاتمه بخشید در قریه گلستان (۲۹ شوال ۱۲۲۸ ه. ق.) به وساطت سرگوراوزلی و حاجی میرزا ابوالحسن خان به امضاء رسید به موجب این عهدنامه که یازده فصل داشت و از شومترین معاهداتی است که در تاریخ ایران جدید به امضاء رسیده ، ایران قبول کرد که کلیه ولایاتی را که تا آن تاریخ دولت روس ضبط کرده بود ملک ایشان محسوب گردد و به این ترتیب گرجستان و ولایات ساحلی دریای سیاه و باکو و دربند و شروان و قراباغ و شکی و گنجه و موقان و قسمت علیای طالش به روسیه واگذار شد و حق کشتیرانی در بحر خزر از ایران سلب گردید. در عوض روسیه تعهد کرد که نیابت عباس میرزا در ایران به رسمیت بشناسد و رساندن او را به سلطنت متعهد گردد.... تاریخ کامل ایران - جلد ۳ - صفحه ۱۱۶۶-۱۱۶۵

۵- حاجی میرزا ابوالحسن خان ایلچی: فتحعلیشاه این حاجی بی تدبیر را به عنوان سفیر ایران همراه با جیمس موریه منشی سفیر انگلیس روانه لندن نمود تا هم طبق آداب سیاسی رفتار کرده باشد و هم از جهت وعده ای که سفیر انگلیس داده بود اطمینان حاصل نماید. شرح سفر میرزا ابوالحسن خان ایلچی و رفتار مضحک او و سوانحی که در طی مسافرت برای او روی داده خالی از شگفتی و مضحکه نیست و همین کیفیات جیمس موریه را به انشاء رمانی به نام حاجی بابا واداشته است که بسیار شیرین و خواندنی است. (تاریخ ایران - جلد ۳ - صفحه ۱۱۵۸). با خواندن این کتاب (حاجی بابا) انسان متوجه می شود که چقدر این مرد خرافی، بیفکر و نادان و آخوند مسلک به ایران و ایرانی لطمه وارد ساخته است.

۶- معاهده ترکمانچای: در جنگ دیگری که بین سپاه روس و ایران اتفاق افتاد، ننگ دیگری در تاریخ قاجار برای ایران رگم خورد. آصف الدوله که مأمور حفظ تبریز بود ابداً مقاومتی ننمود و در خانه یکی از رعایا مخفی شد و فرمانده روس به دعوت جمعی از مردم تبریز وارد این شهر گردید و عباس میرزا شکست خورد و تقاضای متارکه جنگ نمود و شرایطی را پاسکویچ سردار روس برای او مشخص نمود اما چون شرایط بسیار ناعادلانه بود عباس

میرزا نپذیرفت و با او قرار مذاکره گذاشت. در این موقع شجاع السلطنه با یک عده از سپاهیان خود که با علمهای سپاه از خراسان حرکت کرده بودند به طهران رسیدند و به این عنوان که از طرف امام هشتم شیعیان مأمور بیرون کردن روسها هستند عازم آذربایجان شدند. فتحعلیشاه هم که مایل نبود به روسها غرامتی پرداخت نماید. لذا این حرکت را موقع خوبی دانسته و بخیال خود برای ترساندن روسها مناسب دانست. پاسکوویچ از شنیدن این خبر چنان متغیر شد که رشته مذاکرات خود را با عباس میرزا قطع نمود و به او گفت که اگر در مدت پنج روز تکلیف صلح معین نشود به تبریز خواهد رفت و سپاه خود را مهیای رفتن به طهران خواهد نمود. عباس میرزا با عجله این موضوع را به اطلاع شاه رساند و او مبلغ شش کرور اشرافی فرستاد و معاهده ترکمانچای در پنجم شعبان ۱۲۴۲ به امضاء رسید. بموجب این معاهده علاوه بر شهرهای معاهده گلستان ولایات ایروان و نخجوان و اردوباد به روسیه واگذار شد و سرحد ایران از آرات تا مصب نهر آستارا مشخص گردید. دولت ایران به پرداخت ۱۰ کرور پول طلا به عنوان خسارت مجبور گردید و دولت روسیه اجازه یافت در هر نقطه که صلاح بداند قنسول یا عامل تجارتي بفرستد بشرط

آن که همراهان او از ۱۰ نفر بیشتر نباشد. و غیره... تاریخ

کامل ایران - جلد ۳ - صفحه ۱۱۷۸ به بعد

۷- حنا و قیافا: حنا - حنان - حناس: کاهن بزرگ یهود بود که

از حضرت مسیح بازپرسی کرد همچنین حنا پدرزن قیافا هم

بود بنابراین حنا و قیافا که قاضی القضاة یهود و از

رؤسای کهنه یهود نیز بودند، به قتل حضرت مسیح فتوی

دادند و دستور آنان به وسیله مأموران روم به اجرا در آمد

و حضرت مسیح به فتوای این دو نفر با سخت ترین عذاب

به صلیب کشیده شدند. نوزده هزار لغت

۸- ابو عامر راهب: ابو عامر راهب مردی مسیحی بود که در

صدر اسلام ایمان آورد اما بعد از منافقین شد و حتی در

غزوه اُحد علیه مسلمین جنگید و سعی در تحریک قیصر

روم به جنگ با مسلمین و فتح مدینه نمود. در مدینه نیز

مردم را برانگیخت که مسجدی برای او بسازند ولی

حضرت رسول (ص) به نیت سوء وی پی بردند و آن مسجد

را که ضرار نام گرفت خراب کردند. در سوره توبه آیه

۱۰۷ به این مسجد اشاره شده است. ۱۹ هزار لغت

۹- کعب بن اشرف: کعب بن اشرف از بزرگان و شعرای قوم

یهود بود که در زمان حضرت رسول (ص) می زیست و

مشرکین را به جنگ با آن حضرت و مخالفت با اسلام

تحریک می کرد و عاقبت بدست مسلمین کشته شد. ۱۹ هزار لغت

۱۰- نضر بن حارث: از دشمنان سرسخت حضرت محمد (ص) بود که باتفاق ابوجهل حتی مردم و مسافرین به مکه را از ملاقات با رسول الله (ص) منع می کرد و آیات الهی و قصص قرآنی را مسخره می نمود او بعد از غزوه بدر اسیر و مقتول گردید. ۱۹ هزار لغت

۱۱- عاص بن وائل: عاص بن وائل بن هاشم سهمی قرشی، از فرمانروایان جاهلیت بود او در جنگ فجار ریاست بنی سهم را بر عهده داشت. خداوند عاص را در سوره کوثر نکوهش کرده است زیرا او پیامبر اسلام را با عنوان "أَبْتَرٌ" (یعنی: ناقص - بدون اولاد و نسل) یاد کرد. عاص بن وائل را پدر عمرو عاص نیز ذکر کرده اند. اینترنت - ویکی پدیا

۱۲- حی بن اخطب: حی بن اخطب از بزرگان یهود و کسی بود که قریش و سایر قبائل عربی و یهودی را برای جنگی تمام عیار با پیامبر اکرم (ص) برانگیخت و یهودیان بنی قریظه را نیز به عهد شکنی با پیامبر اکرم (ص) متقاعد ساخت اما این توطئه ها و نقشه ها برای او نتیجه ای معکوس در بر داشت و با ذلت و خواری به مرگ او انجامید. در سوره هود آیه ۱۰۲ با اشاره به او می فرماید

خداوند ستمکاران را مهلت می دهد اما از آنان غافل نیست
بنابراین مؤاخذه آنان بسیار سخت و درد آور خواهد بود.
دختر او به نام صفیه که از اسرای یهود بود به عقد حضرت
رسول (ص) در آمد. اینترنت - ویکی پدیا

۱۳- امیه بن هلال: هلال بن امیه یکی از سه تن است
که در غزوه تبوک از جنگ خودداری کردند و سپس به
توبه آمدند و حق تعالی توبه ایشان را پذیرفت. اینترنت -
پارسی ویکی - لغت نامه

کتابشناسی

- ۱- آثار حضرت بهاء الله:
لوح مبارک سلطان ناصرالدین شاه - جناب عزیزالله سلیمانی - ۱۱۵
بدیع - مؤسسه ملی مطبوعات امری - ۱۳۲ بدیع.
لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به
نجفی - مؤسسه ملی مطبوعات امری - سنه ۱۱۹ بدیع
ادعیه حضرت محبوب - نسخه زیراکس شده

- ۲- آثار حضرت عبدالبهاء:
رساله سیاسییه: برگرفته از کتابخانه بهائی - اینترنت
رساله مدنییه - صادره از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء - سنه ۱۲۹۲
ه. ق - طهران - ۱۶۰ بدیع
مکاتیب جلد ۲ - مؤسسه مطبوعات امری - سنه ۱۳۲ بدیع
مکاتیب جلد ۳ - چاپ مصر - سنه ۱۳۴۰ هجری قمری
مکاتیب جلد ۵ - مؤسسه مطبوعات امری - سنه ۱۳۲ بدیع
مکاتیب جلد ۶ - مؤسسه مطبوعات امری - سنه ۱۳۳ بدیع

۳- قرآن کریم

خط و ترجمه حاج شیخ عباس مصباح زاده - چاپ افست - ۱۳۳۷
خورشیدی

۴- انجیل عیسی مسیح

ترجمه تفسیری عهد جدید - سازمان ترجمه تفسیری کتاب مقدس
- تهران صندوق پستی ۱۱/۱۱۸۶

۵- آثار نویسندگان بهائی:

حیات بهائی - جناب عنایت الله سهراب - مؤسسه ملی مطبوعات
امری - سنه ۱۲۷ بدیع
تاریخ دیانت اسلام - جناب محمد علی فیضی - طهران - ۱۳۴۱
شمسی

سفینه عرفان - دفتر ششم - انتشارات مجمع عرفان - عصر جدید -
دارمشتات آلمان - ۱۶۰ بدیع - ۱۳۸۲ شمسی - ۲۰۰۳ میلادی
محاضرات - جلد ۲ - عبد الحمید اشراق خاوری - زیراکس
جزوه درس مبانی سیاست و عدم مداخله در امور سیاسیه - معارف
عالی - سنه ۱۵۰ بدیع - ۱۳۷۲ شمسی
نوزده هزار لغت - دو جلد - بدون نام مؤلف - زیراکس شده

۶- نویسندگان غیربهای:

میانی سیاست - جناب عبدالحمید ابوالحمد - جلد نخست - چاپ
ششم - انتشارات طوس - بهمن ۱۳۷۰ شمسی

سیاست و جامعه - تاریخ اندیشه های قرن بیستم - طهران - نشر
نی - چاپ ۱۱ - ۱۳۹۱ - اینترنت

دیدگاههای آخوند خراسانی و شاگردانش - آقای علی اکبر ثبوت -
اینترنت

مشروطه - اینترنت

بهائیت و سیاست عدم مداخله در سیاست - نویسنده آریانا - مهر
۱۳۹۱ - اینترنت

تاریخ کامل ایران - چهار جلدی - عباس اقبال آشتیانی و حسن
پیرنیا - ناشر گلستان شاعران - مهتاب - شابک دوره چهار جلدی
- نوبت قبلی ۱۳۸۱ شمسی